كتابِ انجيلِ متّيا

کتابِ انجیلِ متّی
مشتمل بر
بیست و هشت باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) نَسَب نامهٔ عیسیٔ مسیح پسرِ داود پسرِ ابراهیم * (۲) ابراهیم پدرِ اسحق و اسحق پدرِ یعقوب و یعقوب پدرِ یهوداه و برادرانِ او بود (۳) و یهوداه پدرِ پرص و زرح بود از تامار و پرص پدرِ حصرون و حصرون پدرِ ارام (۴) و ارام پدرِ عمّیناداب و عمّیناداب پدرِ نحشون و نحشون پدرِ سلمون (۵) و سلمون پدرِ بوعز است از راحاب و بوعز پدرِ عوبید است از روث و عوبید پدرِ یشی (۶) و یشی پدرِ داودِ مَلِک * و داودِ مَلِک پدرِ سلیمان از وی که زنِ اوریّاه بود (۷) و سلیمان پدرِ رحبعام و رحبعام پدرِ ابیاه و ابیاه پدرِ آسا (۸) و آسا پدرِ یهوشافاط و یهوشافاط پدرِ یورام و یورام پدرِ عوزیاه (۹) و عوزیاه پدرِ یوثام و یوثام پدرِ آحاز و آحاز پدرِ حزقیاه (۱۰) و حزقیاه پدرِ منسّه و منسّه پدرِ آمون و آمون پدرِ یوشیاه (۱۱) و یوشیاه پدرِ یکنیاه و برادرانش در زمانِ انتقال به بابل است * (۱۲) و پس از انتقال به بابل یکنیاه پدرِ شئلتی ئیل و شئلتی ئیل پدرِ زربّابل است (۱۳) و زربّابل پدرِ ابیهود و ابیهود پدرِ الیاقیم و الیاقیم پدرِ عازور (۱۴) و عازور پدرِ صادوق و صادوق پدرِ آکیم و آکیم پدرِ الیهود (۱۵) و الیهود پدرِ العازار و العازار پدرِ متّان و متّان پدرِ یعقوب (۱۶) و یعقوب پدرِ یوسف شوهرِ مریم است که عیسیِ الموسوم بمسیح ز او زائیده شد (۱۷) پس تمامِ طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه باشد و از داود تا بزمانِ انتقال ببابل نیز چهارده طبقه و از

زمانِ انتقال ببابِل تا بمسیح چهارده طبقه * (۱۸) و متولّد شدنِ عیسیِ مسیح باین طریق بوده است که چون مادرِ او مریم به یوسف منسوب شده بود قبل از آنکه با هم آمده باشند یافته شد که از واسطهٔ روح القدس حامله بود (۱۹) و از آنجا که شوهرِ او یوسف مردی بود عادل و نخواست که اورا عبرت نماید بخاطرش رسید که ویرا به پنهانی رها کند (۲۰) و هم بر این اندیشه می‌بود که فرشتهٔ از جانبِ خداوند خودرا در خواب بر او نمود و گفت که ای یوسف پسرِ داود از گرفتنِ زنِ خود مریم مترس زیرا که آنچه در او موجود شده است از روح القدس است (۲۱) و او پسری خواهد زائید و تو اسمش‌را عیسی خواهی نهاد از آنجا که او قومِ خودرا از گناهانِ ایشان نجات خواهد داد (۲۲) و این همه برای آن واقع شد که کامل شود آنچه از خداوند بواسطهٔ پیغمبر گفته شده بود که می‌گفت (۲۳) اینک دخترِ باکرهٔ آبستن خواهد شد و پسریرا خواهد زائید و نامِ اورا عِمّانوئیل خواهد خواند که ترجمه‌اش این است که خدا با ماست (۲۴) پس یوسف از خواب بیدار شده آن چنان که فرشتهٔ خدا باو گفته بود رفتار نمود و زنِ خودرا نزدِ خویش خواند * (۲۵) و باو نزدیکی نکرد تا آنکه پسرِ نخستینِ خودرا زائید پس اورا عیسی نام نهاد *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و عیسی چون در بَیت‌لِحِم یهودیّه در زمانِ هیرودیس شاه زائیده شد ناگاه مجوسی چند از ناحیهٔ مشرق باورشلیم آمده (۲) گفتند کجاست آن مولود که پادشاهِ یهود است زانکه ما ستارهٔ اورا در طرفِ مشرق دیده ایم و از بهرِ آنکه اورا بپرستیم آمده ایم (۳) چون که هیرودیس شاه این سخن‌را شنید خود و همه‌گیِ اورشلیم با وی ترسان شدند (۴) پس همهٔ کاهنانِ بزرگ و نویسنده‌گانِ قوم‌را با هم خواند و از آنها استفسار کرد که مسیح در کجا زائیده باید شد (۵) گفتندش در بَیت‌لِحِم یهودیّه از آنجا که از پیغمبر چنین

نوشته شده است (۶) و تو اي بَيْتِ لِحِم سر زمينِ يِهُودَاه در ميانِ بزرگانِ يِهُودَاه كوچك نيستي زيرا كه از ميانِ تو پيشوائي خواهد آمد كه مر قومِ من اِسْرائِيلْرا رعايت خواهد نمود (۷) آنگاه هِيرُودِيس بپنهاني مجوسيانرا نزدِ خويش خوانده زمانِ ظهورِ ستاره‌را از ايشان استفسار نمود (۸) پس ايشانرا به بَيْتِ لِحِمْ فرستاده گفت برويد و از حالاتِ آن طفل اطلّاع تمام بهم رسانيد و چون اورا در يافته باشيد مرا مطّلع سازيد تا من نيز آمده اورا پرستش كنم (۹) ايشان گفتهٔ پادشاه‌را شنيده رو براه نهادند و ناگاه ستاره كه در ناحيهٔ مشرق ديده بودند در پيشِ رويشان مي‌رفت تا آنكه آمده برجائي كه طفل بود ايستاده شد (۱۰) پس چون ستاره‌را ديده بودند در انتهاي غايت خرسند گشتند (۱۱) و داخل در خانه شده طفل‌را با مادرِ وي مَرْيَم يافتند پس [بزمين] افتاده اورا سجود كردند و مخازنِ خودرا كُشوده از طلا و كندر و مُرّ باو پيشكش گذرانيدند (۱۲) و از آنجا كه در خواب ملهّم شده بودند كه بنزدِ هِيرُودِيس بازگشت نكنند پس از راهِ ديگر بوطنِ خود برگشتند * (۱۳) و چون كه بازگشت نموده بودند ناگاه فرشتهٔ خداوند خودرا در خواب به يُوسِفْ نمود و گفت برخيز و طفل و مادرش‌را بگير و بمِصْر فرار نما و در آنجا باش تا تورا خبر دهم زيرا كه هِيرُودِيس طفل‌را جستجو خواهد كرد تا اورا بكُشد (۱۴) پس برخاسته طفل و مادرش‌را شبانگاه برداشت و روانه بمِصْر شد (۱۵) و تا وفاتِ هِيرُودِيس در آنجا مي بود تا كامل شود آنچه از خداوند بواسطهٔ پيغمبر گفته شده بود كه ميگفت فرزندِ خودرا از مِصْر طلب كرده ام * (۱۶) و چون هِيرُودِيس ملاحظه كرد كه مجوسيان اورا استهزا نموده بودند بشدّت غضبناك شد پس فرستاده همهٔ اطفالِ بَيْتِ لِحِمْ و همهٔ توابعِ آن‌را از دو ساله و كمتر از آن مقارنِ زماني كه از مجوسيان بدقّت آگاهي يافته بود بقتل رسانيد (۱۷) آنگاه كامل شد آنچه از يِرْمِيَاهِ پيغمبر گفته شده بود كه مي‌گفت (۱۸) در رَامَاهْ آوازي شنيده شد از زاري و گريه و فغانِ

بسیار که راحیل بر فرزندانِ خود می‌گریست و از تسلّي کناره میجست چرا که پیدا نبودند * (۱۹) پس چون هیرودیس وفات یافته بود ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب خودرا به یوسف در مصر نمود (۲۰) و گفت برخیز و طفل و مادرش‌را بگیر و بمرزوبوم اسرائیل روانه شو زیرا آناني که دشمنِ جانِ طفل بودند وفات یافتند (۲۱) پس برخاست و طفل و مادرش‌را برداشت و بمرزوبوم اسرائیل آمد (۲۲) و چون شنید که ارکلاوس در یهودیّه تسلّط یافته بر جاي پدرِ خود هیرودیس [نشسته است] از رفتنِ بآنسو ترسان گشت و در خواب ملهم شده بنواحيِ جلیل انعطاف نمود (۲۳) و در بلدي که نام آن ناصرة است آمده ساکن شد تا آنچه بواسطهٔ پیغمبران گفته شده بود کامل شود که به ناصري موسوم خواهد شد *

(باب سیوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) اندر آن ایّام یحیيِ تعمید دهنده در بیابانِ یهودیّه ظاهر گشت و وعظ مي نمود * و مي گفت (۲) که توبه کنید که مملکتِ آسمان نزدیك است (۳) زیرا که همین است آنکه بواسطهٔ اشعیاه پیغمبر مذکور شده بود که مي گفت در بیابان آوازِ فریاد کنندهٔ ایست که طریقِ خداوندرا مهیّا سازید و راههایش‌را درست گردانید (۴) و خودِ یحیي‌را لباس از پشمِ شتر بود و کمربندِ چرمي گردِ کمرش مي بود و خوراكِ وي از ملخ و عسلِ برّي میبود * (۵) آنگاه [ساکنانِ] اورشلیم و جمیع یهودیّه و تمامِ آن مرزوبوم که حوالیِ اردن است بنزدِ وي آمدند (۶) و بگناهانِ خود اعتراف کرده در اردن غسلِ تعمید از او مي یافتند (۷) و چون مشاهده کرد که جمعي از فریسیان و صادوقیان از بهرِ غسلِ تعمیدِ وي مي آمدند بایشان گفت که اي افعي زاده‌ها کیست آنکه شمارا خبر داده است که از غضبِ آینده گریزید (۸) حال ثمراتِ مناسبِ توبه بیارید (۹) و در دلهاي خود اندیشه مکنید که مارا ابراهیم پدر است زیرا که من بشما میگویم که خدا قادر است که ابراهیم‌را

ازين سنگها فرزندان بر انگيزاند (١٠) و حال آنكه تيشه بر بيخِ درختان گذاشته شده است پس هر درختي كه ثمرهٔ نيكو ندارد بُريده و در آتش افكنده شود (١١) من شمارا از بهرِ توبه بآب غسل ميدهم امّا آنكه پس از من مي‌آيد از من تواناتر است چنانكه من لائقِ برداشتنِ نعلينِ او نيستم او شمارا بروح القدس و آتش غسل خواهد داد (١٢) اوست آنكه طبقي در دستِ خود مي‌دارد و خرمن‌گاهِ خودرا بر سبيلِ كمال پاك خواهد نمود و گندمِ خودرا در انبار جمع خواهد نمود و كاه‌را در آتشي كه اطفا پذير نيست خواهد سوزانيد * (١٣) آنگاه عيسي از جليل بارْدَن نزدِ يحيي آمد تا آنكه از وي تعميد يابد (١٤) و يحيي اورا ممانعت نمود و گفت بر من لازم است كه از تو تعميد يابم و تو نزدِ من مي آئي (١٥) عيسي در جوابِ وي گفت كه الحال بگذار كه مارا همين مناسب است تا آنكه همهٔ راستي بسر حدِّ كمال رسانيم پس اورا بگذاشت (١٦) و عيسي غسلِ تعميد يافته بي تأمّل از آب بيرون آمد كه ناگاه آسمان از بهرِ وي شكافته شد و روحِ خدارا ديد كه مانندِ كبوتري نزول نمود و بر وي فرود آمد (١٧) نا گاه آوازي از آسمان رسيد باين مضمون كه اين است فرزندِ محبوبِ من كه از او خوشنودم *

(بابِ چهارم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(١) آنگاه عيسي از قوّتِ روح به بيابان بُرده شد تا ابليس اورا امتحان نمايد (٢) پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبت الامر گرسنه گرديد (٣) آنگاه امتحان كنندهٔ نزدِ وي آمده گفت كه اگر فرزندِ خدائي بفرما تا اين سنگها نان شود (٤) در جواب گفت نوشته شده است كه انسان نه بمحضِ نان زنده خواهد بود بلكه بهر كلمهٔ كه از دهانِ خدا صادر گردد * (٥) آنگاه ابليس ببلدهٔ مقدّسه بُردش و بر كنگرهٔ هيكلش ايستاده نمود (٦) و باو گفت اگر فرزندِ خدا هستي خودرا بزير انداز از آنكه نوشته شده است كه او ملائكهٔ خودرا از بهرِ تو فرمان مي دهد كه ايشان ترا بر دست‌هاي خود بر مي دارند مبادا پايت‌را بر

سنگي بزني (۷) عيسي باو گفت كه نيز مكتوب است كه آن خداوندگاري‌را كه خداي تُست تجربه مكن * (۸) بارِ ديگر شيطان اورا بكوهِ بسيار بلندي بُرد و تماميءِ ممالكِ دنيا و جلالِ آنهارا بر وَيْ نشان داد (۹) و به او گفت همهٔ اين اشياءرا بتو خواهم بخشيد اگر [بزمين] افتاده مرا سجده نمائي (۱۰) آنگاه عيسي بوَيْ گفت دور شو اي شيطان كه مسطور است اينكه آن خداوندگاريرا كه خداي تُست پرستش بكن و غيرِ اورا عبادت مكن (۱۱) پس اِبْلِيْس اورا بگذاشت كه ناگاه ملكي چند آمده خدمتَش كردند * (۱۲) و چون كه عيسي استماعِ نمود كه يَحْيِي گرفتار شده بجَلِيْل باز گشت نمود (۱۳) و نَاصِرَةْرا رها كرده در كَپرنَاحُوم از كنارِ دريا بسمتِ زِبُولُوْن و نَفْتَالِيْ آمده ساكن شد (۱۴) تا كامل شود آنچه بواسطهءِ اِشَعْيَاءِ پيغمبر گفته شده بود كه مي گفت (۱۵) ارضِ زِبولُوْن و زمينِ نَفْتَالِيْ از راهِ دريا آن طرفِ اَرْدَن كه جَلِيْلِ قبائل است (۱۶) آن گروهي كه در ظلمت نشسته بودند نورِ عظيمي‌را مشاهده نمودند و بر آن‌ها كه در نشيمن و ظلمتِ مرگ نشسته بودند روشني درخشان گرديد (۱۷) از آن روز عيسي شروع نمود به ندا كردن و گفتن كه توبه كنيد كه مملكتِ آسمان نزديك است * (۱۸) و در آن حالتي كه عيسي بر كنارِ درياي جَلِيْل گردش مي‌كرد دو برادررا يعني شِمْعُوْنِ مسمّي بپِطْرُس و برادرِ او اَنْدرِيَاس‌را ديد كه دام در دريا مي‌اندازند از آنجا كه ماهي‌گير بودند (۱۹) پس بآن‌ها گفت در عقبِ من بيائيد كه من شمارا آدم‌گير مي‌كنم (۲۰) بي تأمّل دامهارا رها كردند و از پَيِ او روان شدند (۲۱) و از آنجا پيش رفته دو برادرِ ديگررا يعني يَعْقُوب ابنِ زِبِدِيْ و برادرِ او يُوحَنّارا ديد كه در كشتي با پدرِ خود زِبِدِي نشسته و دام‌هاي خويش‌را اصلاح مي‌كردند آنهارا طلب نمود (۲۲) ايشان بسرعت سفينه و پدرِ خودرا ترك نموده در عقبِ او روان شدند * (۲۳) و عيسي در همهءِ جَلِيْل گشته در مجامعِ آنها تعليم مي‌كرد و به بشارتِ ملكوت اعلام مي‌نمود و از هر قسمِ مرضي و هر نوع رنجي كه در آن مردم

بود شفا مي بخشيد (۲۴) و آوازهٔ وَيْ در تمامِ سر زمينِ صُورِيَّه پيچيد و مجموعِ خداوندانِ امراض كه به رنجها ودردهاي مختلفه مبتلا بودند و مجانين و مصروعين و فالجينرا نزدِ وَيْ آوردند و آنهارا شفا بخشيد (۲۵) و جماعتِ بسياري از جَلِيْل و مَدائنِ عَشْر و اُورْشَلِيْم و يِهُودِيَّه و آن طرفِ اَرْدَنْ به تعاقبِ وَيْ روان شدند *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و هشت آيه)

(۱) و چونكه آن طوائفرا مشاهده نمود بر بالاي كوهي بر آمد و چون نشسته بود شاگردانِ وَيْ نزدَش حاضر شدند (۲) پس لبِ خودرا بتكلّم كُشاده ايشانرا تعليم نمود و گفت * (۳) خوشحالِ آنان كه در روح مسكين اند زيرا كه ملكوتِ آسمان از آنِ آنهاست (۴) خوشحالِ آنان كه حزين هستند بجهةِ آنكه تسلّي خواهند يافت (۵) خوشحالِ افتادهگان از آنكه وارثِ زمين خواهند شد (۶) خوشحالِ آنان كه گرسنه و تشنهٔ راستي اند كه سير خواهند گرديد (۷) خوشحالِ ترحّم كنندهگان كه ترحّم كرده خواهند شد (۸) خوشحالِ پاكدلان كه ايشان خدارا خواهند ديد (۹) خوشحالِ صلحكنندهگان از آنجا كه فرزندانِ خدا خوانده خواهند شد (۱۰) خوشحالِ آنان كه از براي راستي زحمت ميكَشند بسببِ آنكه مملكتِ آسمان از آنِ آنهاست (۱۱) خوشحالِ شما چون شمارا فحش دهند و زحمت رسانند و كاذبانه هر قِسمِ سخنانِ ناشايسته در حقِّ شما از بهرِ من گويند (۱۲) شاد باشيد و وجد نمائيد كه اجرِ شما بر آسمان عظيم است كه بهمين طريق انبيائيرا كه پيش از شما بودند زحمت دادند * (۱۳) شمائيد نمكِ زمين و هرگاه نمك فاسد شود بكدام چيز نمكين خواهد گرديد بلكه مصرفي ندارد جز آنكه بيرون افكنده شود و پايمالِ مردم گردد (۱۴) شمائيد روشنئِ عالم شهري كه بر بالاي كوه بنا شده باشد پنهان نمي تواند شد (۱۵) و هرگز چراغِ افروختهرا در زيرِ پيمانهٔ نگذارند بلكه بالاي چراغدان نهند آنگاه بهمهٔ كساني كه در آن خانه

اند روشنائي بخشد (۱۶) بايد كه روشنيء شما برمردم چنان تجلّي نمايد تا آنكه اعمالِ حسنهء شمارا به بينند و اسمِ پدرِ شمارا كه در آسمان است تمجيد نمايند * (۱۷) تصوّر مكنيد كه من از بهرِ ابطالِ توريت و رسائلِ انبيا آمده ام از جهةِ ابطال نه بلكه بجهةِ تكميل آمده ام (۱۸) كه راست بشما مي‌گويم تا آنكه آسمان و زمين زائل نشود يك همزه يا يك نقطه از شريعت بهيچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنكه همه كامل نشود (۱۹) پس هر كسي كه يك حكم ازاين احكامِ صغاررا سُست نمايد و مردم‌را بهمان معني تعليم نمايد درملكوتِ آسمان صغير شمرده خواهد شد امّا هر كسيكه بعمل آورد و تعليم نمايد درمملكتِ آسمان كبير خوانده خواهد شد (۲۰) زيرا كه بشما مي‌گويم تا اتّقاي شما بر اتّقاي كاتبان و فَرِيسيان نيفزايد بهيچ نحو داخلِ ملكوتِ آسمان نخواهيد شد * (۲۱) شنيده ايد كه بمتقدّمين گفته شده است كه قتل مكن و هر كسي كه قتل كند مستوجبِ قضا خواهد شد (۲۲) ليكن من بشما مي‌گويم كه هر كسي كه بر برادرِ خود بي سبب غضب نمايد مستلزمِ قضا خواهد گشت و هر كسي كه ببرادرِ خود راكا گويد مستلزمِ شورا خواهد گرديد امّا هر كس كه به برادرِ خود احمق بگويد مستحقِّ آتشِ دوزخ خواهد بود (۲۳) پس اگر هديّهء خودرا در قربانگاه بياوري و در آنجا بخاطرت آيد كه برادرِ تو از تو گله‌مند است (۲۴) هديّهء خودرا پيشِ قربانگاه رها كن و رفته اوّل با برادرِ خود صلح كن بعد از آن آمده هديّهء خودرا بگذران (۲۵) با مدّعيء خود تا با او در راه هستي بزودي صلح نما مبادا كه آن مدّعي تورا حوالهء قاضي نمايد و قاضيت بسرهنگ سپارد و در زندان افكنده شوي (۲۶) بتحقيق كه با تو مي‌گويم تا فلسِ آخريرا ادا ننمائي بهيچ وجه ازآن مكان بيرون نخواهي رفت * (۲۷) شنيده ايد كه بارباب زمانِ سلف گفته شده است كه زنا مكن (۲۸) ليكن من بشما مي‌گويم هر كسي كه بر زني از رويِ خواهش نظر اندازد درهماندم در قلبِ خود با او زنا نموده

است (۲۹) پس اگر چشمِ راستِ تو مر تورا بلغزاند قلعَش کن و از خویشَش بر افکن از این جهة که تورا سودمندتر آن است که یك عضوي از اعضاي تو تباه شود و تمامِ جسدَت در دوزخ افکنده نشود (۳۰) و اگرکه دستِ راستِ تو مر تورا بلغزاند قطعَش کن و از خویشَش برانداز زیرا که از براي تو فائده‌مندتر آن است که یك جزوي از اجزاي تو تباه گردد و همه‌گيِ بدنَت در جهنّم انداخته نشود * (۳۱) گفته شده است که هر کس که زنِ خودرا مفارقت نماید خطِّ طلاق‌را باو بدهد (۳۲) لیکن من بشما مي‌گویم که هر کس که منکوحهٔ خودرا بغیرِ علّتِ زنا جدا گرداند اورا بزنا کردن بر انگیزد و هر کس که آن مطلّقه‌را در نکاحِ خود آورد مرتکبِ زنا می‌شود * (۳۳) باز شنیده اید که باهلِ ایّامِ سابق گفته شده است که بکذب سوگند مخور بلکه سوگندهاي خودرا به خداوند وفا کن (۳۴) لیکن من بشما مي‌گویم مطلقا قَسَم نباید خورد نه بآسمان از آنکه کُرسيِ خداست (۳۵) و نه بزمین زیرا که مطرحِ قدمِ اوست و نه باُورشَلیم بنابر آنکه مدینهٔ ملِكِ عظیم است (۳۶) و نه بسرِ خود سوگند یاد کن زیرا که نمي تواني یك مويِ‌را سفید یا سیاه نمائی (۳۷) لیکن بگذارید که مکالمهٔ شما به آري آري و نَي نَي واقع شود بجهةِ آنکه هرچه از آن زیاده‌تر است از شریر است * (۳۸) شنیده اید که گفته شده است که چشمي عوضِ چشمي و دنداني بَدَلِ دنداني (۳۹) لیکن من بشما مي‌گویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه هر کس که به رخسارهٔ راستِ تو طپانچه زند رخسارهٔ دیگررا بسوي او بگردان (۴۰) و اگر کسي بخواهد که بر تو ادّعا نماید و خواهد که پیراهنَت‌را اخذ نماید قبایَت‌را نیز از بهرِ وَيْ ترك کن (۴۱) و هر کس که تورا برفتنِ یك میل راه مجبور نماید دو میل با وَيْ ساعی باش (۴۲) هر کس که از تو سؤال کند باو به بخش و از آنکه قصدِ قرض از تو دارد بر مگرد * (۴۳) شنیده اید که گفته شده است دوستِ خویش‌را محبت کن و دشمنِ خویش‌را بغض نما (۴۴) لیکن من بشما مي‌گویم که اعداء خودرا دوست

بدارید و از براي آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت مي‌نمایند احسان کنید و از بهرِ آنها که شمارا فحش مي‌دهند و زحمت مي‌نمایند دعا کنید (۴۵) تا پدرِ خودرا که در آسمان است فرزندان باشید زیرا که او آفتابِ خودرا بر بدان و نیکان طالع مي‌نماید و بارانِ خودرا بر عادلان و ظالمان مي‌فرستد (۴۶) که اگر آنهارا دوست دارید که شمارا دوست مي‌دارند چه اجر خواهید یافت آیا عشّاران چنین نمیکنند * (۴۷) و اگر بر برادرانِ خود فقط سلام مي‌نمائید از دیگران چه افزون کرده اید آیا عشّاران چنان نمي‌نمایند (۴۸) پس کامل باشید چنانچه پدرِ شما که در آسمان است کامل است *

(بابِ ششم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) احتیاط کنید تا صدقهٔ خودرا پیشِ روي مردم ندهید که آنرا ببینند و اگر نه بنزدِ پدرِ خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت (۲) پس هرگاه که صدقه مي دهي پیشِ خود در کرنا منواز چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها مي‌کنند تا آنکه در نزدِ مردم محترم گردند بشما راست مي‌گویم که اجرِ خودرا تمام تحصیل نموده اند (۳) بلکه چون صدقه مي دهي باید که دستِ چپت از آنچه دستِ راستِ تو مي‌کند خبردار نشود (۴) تا صدقهٔ تو در خفا باشد و پدرِ تو که در خفا مي بیند علانیه تورا جزا خواهد داد * (۵) و چون نماز گذاري همچه ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سرِ کوچها ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظرِ مردم باشند بشما راست مي گویم که آنها اجرِ خودرا یافتند (۶) لیکن تو چون نماز مي کني در حجرهٔ خود داخل شو و دررا محکم بسته پدرِ خودرا که در خفاست نماز بگذار و پدرِ تو که نهاني مي‌بیند تورا آشکارا جزا خواهد داد (۷) لیکن هرگاه که نماز کنید مانندِ مردمِ قبائل کلماتِ زائده مگوئید زیرا که آنها تصوّر مینمایند که بجهةِ زیاد گفتنِ ایشان مسموع خواهند شد (۸) پس مثلِ آنها مباشید

که پدرِ شما بآن چيزها که شمارا ضرور است عالم است پيش از آنکه از او سؤال نمائيد (۹) پس بر اين طريق دعا نمائيد شما که اي پدرِ ما که در آسماني نامِ تو مقدّس باد (۱۰) ملکوتِ تو بيآياد و ارادتِ تو چنانکه در آسمان است بر زمين نافذ باد (۱۱) نانِ روزينهء مارا درين روز بما به بخش (۱۲) و آن چنان که قرضدارانِ خودرا مي بخشيم قرضهاي مارا بما به بخش (۱۳) و مارا در معرضِ آزمايش ميآور بلکه از شرير خلاصي ده زيرا که مِلک و قدرت و جلال تا ابد از آنِ تو است آمين (۱۴) که هرگاه تقصيراتِ مردمرا بايشان به بخشيد پدرِ آسمانيِء شما شمارا خواهد بخشيد (۱۵) امّا چنانچه جرائمِ مردمرا نه بخشيد پدرِ شما نيز جرائمِ شمارا نخواهد بخشيد * (۱۶) چون روزه رويد مانندِ رياکاران کَشيده رو مباشيد که صورتِ خويشرا متعبّس کنند تا در نظرِ مردم روزه دار نمايند بدرستي که من بشما مي گويم که ايشان اجرِ خودرا گرفته اند (۱۷) ليکن تو هرگاه روزه رَوِي سرِ خودرا چرب کن و رُوي خويشرا بشوي (۱۸) تا در نظرِ مردم روزه‌دار نه نمائي بلکه در نظرِ پدرِ خود که در خفا ميباشد و پدرِ نهان‌بينِ تو مر تورا آشکارا جزا دهد *

(۱۹) و در زمين براي خود گنج مگذاريد جائي است که بيد و زنگ زيان رساند و دزدان سوراخ کنند و ببرَند (۲۰) بلکه بر آسمان براي خود گنج نهيد جائيکه نه بيد و نه زنگ زيان نرساند و دزدان سوراخ نه کنند و دزدي نه نمايند (۲۱) زيرا که جائيکه خزانهء شما باشد دلِ شما نيز در آنجا خواهد بود (۲۲) چشم روشنيِء جسد است پس هرگاه چشمِ تو مجرّد باشد همه‌گيء جسمَت روشن خواهد بود (۲۳) ليکن اگر ديدهء تو فاسد باشد تمامِ بدنَت تاريك خواهد بود پس اگر آن روشني که در تو هست ظلمت شود چه قدر تاريکيء عظيم خواهد بود (۲۴) هيچ کس دو آقارا خدمت نمي تواند کرد از آنکه با يکي عداوت خواهد کرد و ديگريرا محبّت و يا بيکي خواهد چسپيد و ديگريرا حقير خواهد شمرد پس خدا و مَمُونارا عبادت نمي

توانید کرد (۲۵) از این جاست که شمارا میگویم از بهرِ حیاتِ خود متفکّر مباشید که آیا چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید و نه از بهرِ جسدِ خود که چه خواهید پوشید آیا که حیات از غذا و بدن از لباس بهتر نیست (۲۶) مرغانِ هوارا ملاحظه نمائید که نه زراعت مي‌کنند و نه حصاد و نه در انبار جمع مي‌کنند و پدرِ آسمانيءِ شما آنهارا رزق میرساند آیا که بچندین مرتبه افضل از آنها نیستید (۲۷) آن کیست از شما که بفکر تواند یك ذرع بر قامتِ خود افزاید (۲۸) و دیگر بچه سبب از بهرِ لباس فکر می‌کنید سوسنهاي چمن‌را تصوّر نمائید که چگونه بخود مي‌بالند با آنکه نه تعب میکشند و نه میریسند (۲۹) و من بشما مي گویم که سُلَیمان هم با همهءِ جلالِ خود مانندِ یکي از آنها متلبّس نشده بود (۳۰) پس هرگاه که خدا علفِ صحرارا که امروز موجود است و فردا در تنور افکنده شود چنان مخلّع میسازد اي کم اعتقادان آیا که بطریقِ اَولَی شمارا کسوت نخواهد داد (۳۱) پس در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم (۳۲) از آنکه تماميءِ این چیزها است که قبائل طلب مي‌کنند و پدرِ آسمانيءِ شما خبر دارد که بهمهءِ این چیزها محتاج اید (۳۳) پس اوّل ملکوتِ خدا و عدلش‌را طلب نمائید که همهءِ این چیزها از براي شما زیاد خواهد شد (۳۴) پس از براي فردا فکر مکنید از آنکه فردا خود در بارهءِ خویش فکر خواهد نمود و امروزرا اذیّتِ امروز کافي است *

(بابِ هفتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) حکم مکنید تا بر شما حکم نشود (۲) زیرا که بآن طریق که حکم می‌کنید حکم بر شما خواهد شد و بهمان پیمانه که مي پیمائید از براي شما پیموده خواهد شد (۳) و چرا آن خس‌را که در چشمِ برادرِ تُست مي‌بیني و آن شهتیري که در دیدهءِ خود داري نمي یابي (۴) و چون است که برادرِ خودرا

میگوئي که مرا رخصت ده تا خس‌را ازچشمِ تو بیرون کنم و حال آنکه در دیدهٔ تو شهتیري هست (۵) اي مزوّر اوّل شهتیررا از چشمِ خود بیرون کن آنگاه بکمالِ بینائي آن خس که در چشمِ برادرِ تُست توانی بیرون آورد * (۶) آنچه مقدّس است بسگان مدهید و مرواریدهاي خودرا در پیشِ گرازان میندازید مبادا که آنهارا پایمال نمایند و باز گشته شمارا بدرند * (۷) سؤال نمائید که بشما داده خواهد شد تفحّص کنید که خواهید یافت بکوبید [دررا] که از براي شما گُشاده خواهد شد (۸) زیرا هر کسي که سؤال نماید تحصیل نماید و کسي که جستُجو نماید یابد و از براي آنکه [دررا] بکوبد گُشاده خواهد شد (۹) کیست از شما که اگر فرزندَش از او نان طلبد اورا سنگ دهد (۱۰) یا اگر ماهي خواهش کند ماري باو بخشد (۱۱) پس هرگاه شما که اشرار اید طریقِ بخشیدنِ چیزهاي نیکورا باولادِ خود بدانید پدرِ شما که در آسمان است بچندین مرتبهٔ افزون‌تر بکسائي که از او سؤال نمایند عطاهاي نیکو خواهد نمود * (۱۲) پس هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوك نمائید که همین است شریعت و رسائلِ رُسُل * (۱۳) از دَرِ تنگ داخل شوید بجهةِ آنکهِ فراخ است آن در و وسیع است آن طریقي که مؤدّي بهلاکت باشد و داخل شونده‌گانِ آن بسیار اند (۱۴) زیرا که تنگ است آن در وصعب است آن راه که بزنده‌گاني مي رساند و یابنده‌گانِ آن کم اند * (۱۵) از انبیاء کاذب احتیاط نمائید که نزدِ شما بلباس میشي مي‌آیند و حال آنکه در باطن گرگانِ درّنده اند (۱۶) آنهارا از ثمراتِ آنها خواهید شناخت آیا که انگوررا از خار و انجیررا ز خسك ي چینند (۱۷) هم بر این قیاس هر درختِ خوب میوه‌هاي نیکو دهد و درخت پست ثمرات فاسد مي‌آورد (۱۸) هیچ درختِ خوب نتواند که میوه‌هاي بد آورد و نه شجرهٔ پست تواند که ثمراتِ نیکو آرد (۱۹) هر درخت که ثمرهٔ نیکو ندهد بُریده و در آتش افکنده شود (۲۰) غرض

آنکه از ثمراتِ آنها مر آنهارا توانید شناخت * (۲۱) نه هر که مرا خداوند خداوند گوید در ملکوتِ آسمان داخل خواهد گشت بلکه آنکس که ارادهٔ پدرم که در آسمان است بعمل آورد (۲۲) و در آن روز بسا کسانی که بمن خواهند گفت خداوندا خداوندا آیا باسمِ تو نبوّت ننمودیم و بنامِ تو شیاطین‌را بیرون نکردیم و بنامِ تو خوارقِ عاداتِ بسیار ظاهر نساختیم (۲۳) آنگاه بایشان خواهم گفت که من شمارا هرگز نمي شناختم از من دور شوید اي بدکاران * (۲۴) بنابراین هر که این گفتهاي مرا استماع نماید و آنهارا بعمل آورد اورا بمردِ دانائي تشبیه خواهم نمود که خانهٔ خودرا بر سنگ بنا کرده است (۲۵) پس باران ببارید و سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و خراب نشد از جهتِ آنکه بر سنگ بنا شده بود (۲۶) و هر که این کلماتِ مرا گوش کند و بر آنها عمل نکند بمردِ جاهلي مانَد که خانهٔ خودرا بالاي ریگ بنا کرده است (۲۷) پس باران ببارید و سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و منهدم شد و انهدامِ وَي عظیم بود * (۲۸) و چونکه عیسي این کلمات‌را تمام ساخت آن گروه از تعلیمِ او مبهوت شدند (۲۹) زیرا که ایشانرا از روي قدرت تعلیم میکرد نه مثلِ نویسنده‌گان *

(بابِ هشتم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) و چون از کوه بزیر آمد طوائفِ بسیاري از عقبِ او روان شدند * (۲) و ناگاه ابرصي پیش آمده اورا سجده نمود و گفت خداوندا اگر اراده نمائي مرا طاهر تواني ساخت (۳) عیسي دستِ خودرا دراز نمود و اورا لمس کرده گفت اراده کردم طاهر باش که فوراً برصِ او زائل شد (۴) پس عیسي باو گفت احتیاط نما هیچ کس‌را مطّلع مکن بلکه برگرد و خودرا بکاهن نموده آن قربانی‌را که موسي فرموده است بعمل آور تا شهادتي باشد بجهتِ آنها * (۵) و چونکه عیسي داخلِ کَفَرناحُوم گردید یوزباشي بخدمتش آمده از روي التماس نمود

(۶) و گفت خداوندا بدرستی که ملازمِ من بخانه خوابیده و بمرضِ رعشه بشدّتِ اَلَم مبتلا است (۷) عیسی باو گفت من آمده اورا شفا خواهم بخشید (۸) پس یوزباشی جواب گفت خداوندا [بتحقیق که] سزاوارِ آن نیستم که در زیرِ سقفِ من آئی بلکه بکلمه تلفّظ کن وبس که ملازمِ من صحّت خواهد یافت (۹) از آنکه من مردی محکومِ دیگری هستم و لشکریان در تحتِ خود دارم و هرگاه باین شخص میگویم برو میرود و بدیگری بیا می آید و بملازمِ خود که این کاررا بکن میکند (۱۰) و عیسی این مقوله‌را شنیده تعجّب نمود و بآنها که همراهِ او بودند فرمود بدرستی که بشما میگویم که این چنین اعتقادِ عظیمی‌را در اِسرائیل هم نیافته ام (۱۱) و بشما می‌گویم که بسا کسانی که از مشرق و مغرب خواهند آمد و در ملکوتِ آسمان با اِبراهیم و اِسحٰق و یَعقُوب خواهند نشست (۱۲) و ابنای ملکوت در ظلمتِ بیرونی افکنده خواهند شد که گریستن و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود (۱۳) پس عیسی بیوزباشی فرمود که بر گرد که بر وفقِ اعتقادِ تو بتو واقع شود در ساعت ملازمِ وَی صحّت یافت * (۱۴) و چون که عیسی بمسکنِ پِطرُس آمده مادرزنَش‌را دید افتاده و بمرضِ تب مبتلا بود (۱۵) پس دستَش‌را مسّ نموده تبِ او زائل شد آنگاه برخاسته بخدمتِ آنها مشغول گردید * (۱۶) و چون وقتِ شام شد دیوانه‌گانِ بسیاررا بنزدِ وَی آوردند و بمحضِ کلمهٔ ارواح‌را از ایشان بیرون کرده همه‌گی‌را شفا بخشید (۱۷) تا کامل شود آنچه بواسطهٔ اِشَعیاهِ پیغمبر گفته شده بود که میگفت او خود سُستیهای مارا گرفت و او بیماری‌هارا بر داشت نمود * (۱۸) و چونکه عیسی ملاحظه نمود که جمعِ کثیری گرداگردِ او هستند فرمان داد تا بجانبِ دیگر روند (۱۹) که یک کاتبی پیش آمد و گفت ای استاد بهر جای که بروی تورا متابعت خواهم نمود (۲۰) پس عیسی باو گفت روباهان‌را سوراخها و مرغانِ هوارا نشیمنها است و فرزندِ انسان‌را جای سر نهادن نیست (۲۱) و دیگری از شاگردانِ او گفت خداوندا

مرا رخصت ده تا اوّل بروم و پدرِ خودرا دفن نمایم (۲۲) عیسي باو گفت که متابعتِ من کن و بگذار تا مردهگان مردهگانِ خودرا دفن نمایند * (۲۳) و چون که به کشتي سوار شد شاگردانِ او از پيء او روان شدند (۲۴) ناگاه تلاطمِ عظیمي در دریا پیدا شد بطریقي که آن کشتي در امواج پنهان شد و او خوابیده بود (۲۵) پس شاگردانِ او پیش آمده و اورا بیدار نموده گفتند خداوندا مارا دریاب که هلاك شدیم (۲۶) بآنها گفت اي مردمِ کمایمان از براي چه خوف دارید پس برخاسته بادها و دریارا منع فرموده آرامِ کامل پیدا شد (۲۷) و آن اشخاص تعجّب کرده گفتند این چه نوع بشري است که بادها و امواجِ دریا اورا اطاعت میکنند * (۲۸) چون که در آن طرف بسرحدِّ گرگسیان آمد دو دیوانه در نهایتِ شدّت چنانچه هیچ کس از آن راه عبور نمي توانست کرد از مقابر بیرون آمده اورا ملاقات نمودند (۲۹) ناگهان خروشان گفتند مارا باتو چه علاقه است اي عیسيء ابن ٱللّه مگر آمدهء که مارا قبل از زمانِ معیّن عذاب بنمائي (۳۰) و دور از آنها گلّهء گراز بسیاري بود که میچریدند (۳۱) که آن دیوان ازوَيْ التماس نموده گفتند هرگاه مارا بیرون کني اجازت ده تا در آن گلّهء گراز برویم (۳۲) بآنها گفت بروید پس آنها بیرون آمده در گلّهء گرازها رفتند که ناگاه مجموعِ آن گلّهء گراز از کمر که بدریا جستند و در میانِ آب تباه شدند (۳۳) و نگاهبانانِ آنها منهزم شده داخلِ شهر گشتند و تمامِ سرگذشت و ماجراي آن دو مجنونرا ظاهر نمودند (۳۴) ناگاه تمامِ اهلِ شهر از براي ملاقاتِ عیسي بیرون آمدند و اورا مشاهده نموده از وَيْ التماس مي کردند که از حدودِ آنها بیرون رود *

(بابِ نهم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) پس در کشتي نشسته باین طرف عبور نموده بشهرِ خویش در آمد (۲) که ناگاه مفلوجيرا که بر بستر خوابیده بود بنزدِ وَيْ آوردند چون عیسي آنهارا

ملاحظه نموده مفلوج‌را فرمود که ای فرزند خاطر جمع باش که گناهانِ تو آمرزیده گردید (۳) و تنی چند از کاتبان با خود گفتند که این شخص کفر میگوید (۴) و عیسی تصوّراتِ انهارا درك نموده گفت از بهرِ چه این خیالاتِ فاسدرا در دلِ خود راه میدهید (۵) آیا که کدام اسهل است گفتن که گناهانِ تو آمرزیده شد یا که برخیز و روانه شو (۶) لیکن تا بدانید که فرزندِ انسانرا در روی زمین استطاعتِ آمرزشِ گناهان هست پس مفلوج‌را فرمود که برخیز و فراشِ خودرا برداشته بمکانِ خویش روان شو (۷) و او برخاسته بمکانِ خود روان گردید (۸) و چون جماعت آن عمل‌را ملاحظه نمودند تعجّب کرده خدارا تمجید نمودند که این نوعِ اقتداری‌را بانسان عنایت فرموده است * (۹) چون عیسی از آن مکان گذشته بود شخصی‌را مسمّی به مَتّی دید که بر باجگاه نشسته است وَی‌را گفت که مرا متابعت نما و او برخاسته بعقبِ وَیْ روان شد (۱۰) و چون عیسی در خانهٔ وَیْ بجههٔ غذا خوردن قرار گرفت اتفاقاً بسیاری از باج گیران و گناه‌کاران آمده با عیسی وتلامیذَش نشستند (۱۱) چون فَریسیان این‌را مشاهده نمودند تلامیذِ وَیْ‌را گفتند که چونست که معلّمِ شما با راهداران و گناه‌کاران طعام میخورد (۱۲) و عیسی آن سخن‌را شنیده ایشان‌را گفت آنانی که تن درست میباشند محتاج بطبیبی نیستند بلکه آنان که بیمارند محتاج اند (۱۳) لیکن شما رفته مضمونِ این کلام‌را بفهمید که رحمت میخواهم نه قربانی زیرا که بجههٔ آن نیآمده ام که عادلان‌را دعوت نمایم بلکه تا عاصیان‌را بسوی توبه بخوانم * (۱۴) در آن هنگام شاگردانِ یَحْیی نزدِ وَیْ آمده گفتندَش که چون است که ما و فَریسیان مکرّر روزه می داریم و شاگردانِ تو روزه نمی گیرند (۱۵) عیسی ایشان‌را فرمود که آیا تواند شد که ابنای بیت‌السّرور غمگین شوند مادامی که داماد با ایشان است لیکن آن روزها آید که داماد از ایشان گرفته شود آنگاه صائم خواهند گردید (۱۶) هیچ کس بر پیراهنِ کهنه پارچهٔ کرپاسِ نورا پیوند

نمیگذارد زیرا که آنچه از بهر تکمیل باو ملحق میشود آن پیراهن‌را نقصان مینماید و دریده‌گی قبیح‌تر میگردد (۱۷) و نه باده نورا در مشکهای کهنه میریزند و الاّ آن مشکها دریده و باده ریخته شود و مشکها معدوم گردد بلکه شرابِ نورا در مشکهای نو میریزند و هر دو محفوظ میمانند * (۱۸) و از این مقوله با آنها سخن میراند که ناگاه رئیسی آمده ویرا سجود نموده گفت که در این وقت دخترِ من مرده است لیکن اگر تو آئی و دستِ خودرا بر وی نهی زنده خواهد گردید (۱۹) پس عیسی برخاسته با شاگردانِ خود بعقبِ وی روان شد * (۲۰) ناگاه زنی که از دوازده سال بمرضِ جریانِ خون مبتلا میبود از پُشتِ سرِ وی آمده دامنِ قبایش‌را لمس نمود (۲۱) زانرو که با خود اندیشیده بود که اگر همین قبایش‌را مسّ نمایم شفا خواهم یافت (۲۲) پس عیسی متوجّه گردیده و اورا ملاحظه فرموده گفت ای دختر خاطر جمع باش که اعتقادِ تو مر تورا نجات بخشید و از همان ساعت آن زن رستگار گردید * (۲۳) و چون عیسی بخانهٔ رئیس در آمده نوحه سنجان و مردم‌را وحشت کنان مشاهده نمود (۲۴) ایشان‌را گفت راه دهید که دختر نمرده است بلکه خوابیده است و ایشان ویرا تمسخر نمودند (۲۵) و چون آن جمعیّت بیرون کرده شد داخل گشته دستِ دختررا گرفته و او برخاست (۲۶) و آوازهٔ آن در تمامِ آن مرزوبوم پیچید * (۲۷) در حینی که عیسی از آن مکان عبور مینمود که دو مردِ نابینائی بعقبِ وی روان شده فریاد کنان میگفتند که ای فرزندِ داؤد بر ما رحم کن (۲۸) چون بخانه رسید آن دو نابینا بخدمتش آمده عیسی آنهارا فرمود که آیا اعتقاد مینمائید که قابلیّتِ کردنِ این عمل‌را دارم گفتند خداوندا آری (۲۹) پس عیسی دیده‌های آنهارا مسّ نموده گفت بر وفقِ اعتقادِ شما بشما کرده شود (۳۰) که چشمانِ آنها باز گشته و عیسی بتأکید فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس مطّلع نگردد (۳۱) و ایشان بیرون رفته در تمامیِ آن مرزوبوم آن‌را مشهور گردانیدند * (۳۲) و چونکه

آنها بیرون رفتند ناگاه گنگِ دیوانه‌را بخدمتش آوردند (۳۳) و بعد از اخراج نمودنِ جن‌را گنگ گویا گردید و مجموعِ آن گروه تعجّب نموده گفتند گاهی این چنین چیز در اسرائیل مشاهده نشده بود * (۳۴) لیکن فریسیان گفتند که جنّیان‌را بوساطتِ بزرگِ اجنّه اخراج مینماید * (۳۵) عیسی در تمامیٔ شهرها و قُراء سَیر می‌نمود و در مجامعِ آنها تعلیم میداد و ندا بمژدهٔ ملکوت می‌نمود و از هر مرض و هر رنجی که در خلق میبود شفا می بخشید (۳۶) و آن طوائف‌را ملاحظه فرموده بر ایشان ترحّم می نمود زانرو که مانندِ گوسفندانِ بیشبان ضعیف و پریشان بودند (۳۷) پس تلامیذِ خویش‌را فرموده که زراعت بسیار است لیکن کارکننده‌گان کم اند (۳۸) پس خداوندِ کشت‌را استدعا نمائید تا کارکننده‌گان‌را در زراعتِ خود روانه نماید *

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) پس دوازده شاگردِ خودرا طلب فرموده ایشانرا بر ارواحِ پلیده قدرت داد تا آنکه ایشانرا اخراج نمایند و اینکه از هر مرضی و رنجی شفا بخشند * (۲) و اینست اسماء آن دوازده حواری اوّل شِمعُونِ مسمّی بپِطرُس و برادرش آندریاس و یعقوبِ ابنِ زِبدِی و برادرش یُوحنّا (۳) فیلپّوس و برتلما و تُوما و متّی که باج خواه بود و یعقوبِ ابنِ حلفا و لبّی که به تدّی ملقّب است (۴) شِمعُونِ قِنعَنِی و یهوداهِ اِسخریوطی که اورا خیانت نمود * (۵) پس این دوازده نفررا عیسی روانه فرموده ایشان‌را گفت که از راهِ قبائل مروید و در هیچ شهری از شهرهای سامریّین داخل مشوید (۶) بلکه سزاوار است که نزدِ گوسفندانِ گم شدهٔ خانهٔ اِسرائیل رفته باشید (۷) و در اثناء راه اعلام داده بگوئید که ملکوتِ آسمان نزدیك است (۸) و بیماران‌را شفا بخشید و ابرص‌را طاهر سازید و مرده‌گانرا برخیزانید و جنّیهارا اخراج نمائید چنانچه بی تکلّف یافته اید بی تکلّف ببخشید (۹) و در کمر بندِ خود طلائی یا نقرهٔ یا نحاسی‌را ذخیره ننمائید (۱۰) و نه بجهةِ سفر توشه‌دانی و نه یك کس دو

پیراهن‌را و نه نعلینی و نه عصائی‌را زیرا که مزدور مستحقِ خوراکِ خود است (۱۱) و در هر شهر یا قریهٔ که داخل شوید تفحص نمائید که در آنجا کیست که قابلیت داشته باشد و در همان مکان باشید تا بیرون روید (۱۲) و چون بخانهٔ داخل شوید بر آن سلام نمائید (۱۳) پس اگر آنخانه‌را قابلیت باشد سلامِ شما بر آن واقع شود و اگر استعداد ندارد سلامِ شما بسوی شما بازگشت نماید (۱۴) و چون کسی شمارا قبول نکند و سخنِ شمارا استماع ننماید چون از آنخانه یا شهر بیرون روید غبارِ قدمهای خودرا بر افشانید (۱۵) که بدرستی که بشما میگویم که در روزِ جزا احوالِ سر زمینِ سدُوم و عَمُوراه اسهل از این بلاد خواهد بود * (۱۶) اینک شمارا چون گوسفندان بمیانِ گرگان میفرستم پس چون ماران دانا و چون کبوتران بیخدعه باشید (۱۷) لیکن از مردم احتیاط نمائید که شمارا در شوراها خواهند کشید و در میانِ مجامعِ خود شمارا تازیانه خواهند زد (۱۸) و در حضورِ اُمرا و سلاطین بجههٔ خاطرِ من حاضر کرده خواهید شد تا بر آنها و بر قبائل شهادتی باشد (۱۹) چون شمارا حاضر نمایند متفکر مباشید که به چه نوع یا بچه لفظ تکلم نمائید زیرا که آنچه خواهید گفتن در همان ساعت بشما اعلام کرده خواهد شد (۲۰) از آنرو که شما متکلم نیستید بلکه روحِ والدِ شماست که در شما تکلم می‌نماید (۲۱) پس برادر برادررا بمرگ خواهد کشانید و پدر فرزندرا و فرزند بر والدینِ خود برخاسته ایشان‌را مقتول خواهد ساخت (۲۲) و بجههٔ اسمِ من دشمنی از همهٔ خلق خواهید دید لیکن آنکه تا بآخر صبر نماید ناجی خواهد بود (۲۳) و چون در این شهر شمارا زحمت دهند بدیگری فرار نمائید بدرستی که شمارا میگویم که شهرهای اِسرائیل‌را تمام نخواهید نمود که فرزندِ انسان خواهد آمد (۲۴) نه شاگرد از معلمِ خود افضل است و نه خادم از مخدومِ خویش اعلی (۲۵) شاگردرا کافی است که چون معلمِ خود گردد و ملازم چون مولای خویش هرگاه که خداوندِ خانه‌را به بعلزبول مسمی

نمودند بچندین مرتبهٔ افزون اهلِ خانه‌اَش‌را تسمیه خواهند نمود (۲۶) پس از آنها مترسید زیرا که هیچ پنهان نیست که آشکارا نخواهد گشت و هیچ مخفي که ظاهر نخواهد گردید (۲۷) هر چه در تاریکي بشما تکلّم مي‌نمایم در روشنائی باز گوئید و آنچه‌را گوش داده بشنوید بر بامها ندا کنید (۲۸) و از آنها که جسم‌را تباه مي نمایند و بر هلاکِ روح قادر نیستند هراسان مباشید بلکه سزاوار است که از آنکس ترسید که قادر است بر هلاک نمودنِ روح و جسد در جهنّم (۲۹) آیا که دو کنجشك به یك فلس فروخته نمی شود و حال آنکه بي ارادهٔ پدر شما هیچ یك از آنها بر زمین نمي افتد (۳۰) و بدرستي که تماميءِ موي سرِ شما شمرده شده است (۳۱) پس مخوف مباشید که از کنجشك‌هاي بسیار افضل میباشید (۳۲) پس هر که در خضورِ مردم مرا اقرار نماید منِ نیز در حضورِ پدرِ خود که در آسمان است اورا اقرار خواهم نمود (۳۳) و هر کس که در حضورِ مردم مرا انکار نماید من نیز ویَرا نزدِ پدرِ خود که در آسمان است انکار خواهم نمود (۳۴) تصوّر ننمائید که من بجهتِ نهادنِ صلح بر زمین آمده ام بجهتِ صلح نیامده ام بلکه بجهتِ نهادنِ شمشیر (۳۵) زیرا که بجهتِ تفرقهٔ مرد از پدر و دختر از مادر و عروس از مادرِ شوهرِ خود آمده ام (۳۶) و دشمنانِ شخص اهلِ خانهٔ اویند (۳۷) هر آنکو پدر یا مادررا زیاده از من دوست دارد مستحقِّ من نیست و هر آنکو پسر یا دختررا اَزیَد از من مهر ورزد قابلِ من نباشد (۳۸) و آنکو صلیبِ خودرا بر نداشته بعقبِ من نیاید قابلِ من نیست (۳۹) آنکو حیاتِ خویش‌را تحصیل نموده آنرا هلاك خواهد نمود و هر آنکو زنده‌گانيءِ خودرا بجهتِ من بر باد داده است آنرا خواهد یافت (۴۰) و هر آنکو شمارا مي پزیرد مرا پزیرفته است و آنکه مرا پزیرفته است آنکس‌را پذیرفته است که مرا فرستاده است (۴۱) هر آنکس که نبي‌را باسمِ نبي قبول نماید اجرِ نبي‌را خواهد یافت و آنکه عادلي‌را بنامِ عادلي پزیرد مژدِ عادلی‌را خواهد گرفت (۴۲) بدرستي که هر آنکو

به یکی از این اطفال کاسهء آبِ سردي بجهةِ آشامیدن عطا نماید باسمِ شاگردي من بشما میگویم که بهیچ وجه اجرِ خودرا ضائع نخواهد ساخت *

(بابِ یازدهم مشتمل بر سي آیه)

(۱) در هنگامي که عیسيٰ فرمایشِ خودرا بدوازده شاگردِ خود تمام نمود از آنجا بجهةِ تعلیم و موعظه نمودن در شهرهاي ایشان روانه گشت * (۲) و چونکه یحییٰ در زندان اعمالِ مسیحرا شنید دو شخص از شاگردانِ خودرا بنزدِ ويَ فرستاد (۳) ويرا گفت آیا که توئي آنکس که آمدنش ضروري بود یا منتظرِ دیگري باشیم (۴) عیسيٰ آنهارا جواب داده فرمود که بروید و از آنچه شنیده و دیده اید یحییٰرا مطّلع گردانید (۵) که کوران روشن میگردند و شلها برفتار مي‌آیند و مبروصین طاهر مي‌گردند و کران شنوا میگردند و مرده‌گان بر میخیزند و بي نوایان مژدهء انجیل مي یابند (۶) و خوشا حالِ کسي که در بارهء من پا نکوبد * (۷) و چون آن دو نفر بیرون شتافتند عیسيٰ در بارهء یحییٰ بآن جماعت آغازِ سخن نموده گفت بسببِ دیدنِ چه به بیابان رفته بودید آیا نَیيرا که از باد مي‌جنبد (۸) و بجهةِ مشاهدهء چه بیرون شتافتید آیا مرديرا که بلباسِ نرم ملبّس بود اینک آنان که لباسِ فاخر پوشیده اند در خانهء سلاطین اند (۹) پس بهرِ تماشاي چه بیرون رفته اید آیا پیغمبریرا بلي بشما میگویم بلکه از پیغمبر هم افضل (۱۰) زیرا که همین است که در حقِّ ويَ نوشته شده بود که اینک من رسولِ خودرا پیشِ روي تو میفرستم که راهِ تورا در پیشِ روي تو درست نماید (۱۱) بدرستیکه بشما میگویم که از اولادِ زنان بزرگتري از یحییٰء تعمید دهنده بر نخاسته است لیکن آنکس که در ملکوتِ آسمان کوچکتر است بزرگ‌تر است از ويَ (۱۲) و از ایّامِ یحییٰء تعمید دهنده تا حال مملکتِ آسمان مجبور است و اربابِ جبرَش بزور اخذ مي نمایند (۱۳) زآنچه همه‌گيء انبیا و توریت نیز تا بظهورِ یحییٰ خبر میدادند (۱۴) و هرگاه که قبول نمائید این ایلیاه است که

آمدنِ وَيْ ضروري بود (۱۵) و هر کس که گوشِ شنوا دارد بشنود (۱۶) پس مردمِ این طبقه‌را بچه چیز تشبیه نمایم آن اطفال‌را مانند که در بازارها نشسته رفقاي خویش‌را طلب نمایند (۱۷) و گویند که بجهتِ شما نواختیم و رقص نکردید و بجهتِ شما نوحه‌گري کردیم و سینه نزدید (۱۸) زیرا یَحْیَي که نه خورنده و نه آشامنده بود آمد گفتند که در او جنّي هست (۱۹) و فرزندِ انسان که خورنده و آشامنده رسید گویند اینست مردي اکولِ باده پرست و دوستِ عشّاران و گناه‌کاران لیکن حکمت از اولادِ خود مصفّي میشود * (۲۰) پس بملامت نمودنِ اهلِ آن شهرها که بسیاري از معجزات وَيْ د آنها صادر شده بود آغاز نمود زیرا که توبه نکرده بودند (۲۱) که واي بر تو اي خُورَزِین و اف بر تو اي بَیْتِ‌صَیْدا زانرو که اگر آن اعمالِ قویه که در شما صادر گشت در صُور و صِیدُون نمودار گشتي هر آینه از مدّتي در پلاس و خاکستر توبه نمودندي (۲۲) لیکن بشما میگویم که بدرستي که در روزِ جزا بجهةِ صُور و صِیدُون اسهل از آنچه بشما است خواهد بود (۲۳) تو اي کَپَرْناحُوم که تا بفلك سر کَشیده بجهنّم فرو خواهی شد زیرا که اگر آن اعمالِ قویه که د میانِ تو هویدا گردید در سِدُوم واقع میگشت هر آینه تا امروز استوار مي ماندي (۲۴) لیکن بشما میگویم که در روزِ جزا از براي سِدُوم اسهل خواهد بود تا از براي تو * (۲۵) و عیسي در آن زمان توجّه فرموده گفت والدا خداوندِ آسمان و زمینا تورا ستایش مینمایم از آنکه این چیزهارا از حکما و صاحبانِ فهم مستور و بکودکان ظاهر گردانیدي (۲۶) و بلی والدا زیرا که همین منظورِ نظرِ تو شده بود (۲۷) همه‌گيء چیزها از پدرِ خود بمن تسلیم شده است و غیر از پدر هیچ کس پسررا نمي شناسد و غیر از پسر یا آنکسي که میخواهد پسر که بوَيْ ظاهر گرداند هیچ کس پدررا نمي یابد (۲۸) اي همه‌گيء زحمت‌کَشان و گران‌باران نزدِ من آئید که من شمارا براحت خواهم رسانید (۲۹) غلّ مرا بر خود گیرید و از من،تعلیم گیرید زانرو که حلیم میباشم و در

دل فروتن که در نفوسِ خود آسودهگي را حاصل خواهید نمود (۳۰) زیرا که غلِ من خفیف است و بارِ من سبك *

(باب دوازدهم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) در آن هنگام عیسيٰ در روزِ سبتي از میانِ کِشتها عبور نمود و شاگردانِ وَيْ گرسنه بودند پس شروع بمالیدنِ خوشها و خوردن نمودند (۲) و چون فَرِیسیان این عملرا مشاهده نمودند گفتندش اینك شاگردانِ تو عمليرا مي نمایند که کردنِ آن در روزِ سبت جائز نیست (۳) ایشانرا گفت که آیا نخوانده اید آنچهرا که داوُد نموده بود چون گرسنه شد او و کساني که با وَيْ بودند (۴) که چه وضع در خانهٔ خدا داخل گشته و نانهاي تقدّمهرا که خوردنِ آنرا نه به وَيْ و نه به رفیقانِ وَيْ جز بکَهَنَه وبس جائز بود تناول نمود (۵) و یا آنکه در توریت نخوانده اید که روزِ سبت کاهنان در هیکل سبترا حرمت نمیدارند و مؤاخذ نیستند (۶) لیکن بشما میگویم که در این مکان شخصي است که از هیکل عظیمتر است (۷) و هرگاه معنيء این فقرهرا میدانستید که رحمت میخواهم نه قرباني بر بیگناهان حکم نمي نمودید (۸) زانرو که فرزندِ انسان خداوندِ یومِ السّبت نیز هست * (۹) و چون از آن مکان بیرون رفت به مجمعِ ایشان در آمد (۱۰) و شخصِ دستِ شلي در آنجا حاضر بود پس ایشان از وَيْ سوال نموده گفتند که آیا در روزهاي سبت شفا دادن جائز است تا بر وَيْ ادّعا نمایند (۱۱) ایشانرا گفت که کیست در میانِ شما که یك گوسفند داشته باشد و هرگاه که در روزِ سبت در گودالی افتد اورا نخواهد گرفت و برداشت (۱۲) و فضیلتِ انساني بر میشي چه قدر است پس بنابراین اقدام بامورِ خیر در ایّامِ سبت جائز است (۱۳) آنگاه آن مردرا فرمود که دستِ خودرا دراز کن و او آنرا دراز کرده که مانندِ آن دستِ دیگرش درست شد (۱۴) آنگاه فَرِیسیان شورائي از براي وَيْ برپا نمودند که اورا هلاك گردانند * (۱۵) و چون عیسيٰ از این مقدّمه

مطّلع گشته از آنجا رحلت فرمود و جمعِ بسیاري بعقبِ وَيْ آمده که همهگيء آنهارا تن‌درست نموده (۱۶) و ایشان‌را تأکید فرمود که آن‌را اظهار ننمایند (۱۷) تا کامل گردد آنچه بوساطتِ اِشَعیاهِ پیغمبر گفته شده بود که مي گفت (۱۸) اینك ملازمِ من که اورا برگزیده دارم و محبوبِ من که خاطرَم از وَيْ خورسند است روحِ خودرا بر وَيْ خواهم نهاد و او بر قبائل انصاف خواهد فرمود (۱۹) او مجادله و فغان نخواهد نمود و هیچ کس آوازش‌را در کوچَها نخواهد شنید (۲۰) نَيء خورد شده‌را نخواهد شکست و فتیلهء نیم سوخته‌را خاموش نخواهد نمود تا آنکه بر آرد انصاف‌را با غلبه (۲۱) و قبائل بر اسم وَيْ معتمد خواهند بود * (۲۲) آنگاه دیوانهء کور و گنگي‌را نزدِ وَيْ آوردند و اورا شفا بخشید که آن کور و گنگ گویا و بینا گردید (۲۳) و مجموع آن گروه محو گردیده گفتند که آیا این فرزندِ داؤود نیست (۲۴) لیکن چون فَرِیسیان این مقدّمه‌را شنیدند گفتند بدرستي که این کس جنّان‌را بیرون نمي نماید مگر باستظهارِ مَلِكِ جنّها بِعِلزِبول (۲۵) لیکن عیسي تصوّراتِ آنهارا درك نموده فرمود که هر مملکتي که بر خلافِ خود منقسم میگردد بویراني کَشد و هر شهري یا خانهء که بر خلافِ خود منقسم گردد پایدار نخواهد ماند (۲۶) پس اگر شیطاني شیطاني‌را بیرون نماید بر خلافِ خود منقسم مي گردد پس از چه رو سلطنتَش ثابت خواهد بود (۲۷) و اگر من باستظهارِ بِعِلزِبول جنّهارا اخراج مینمایم پس بمعاونتِ چه کس فرزندانِ شما آنهارا اخراج مینمایند لهذا ایشان بر شما انصاف خواهند نمود (۲۸) لیکن اگر من جنّهارا بمعاونتِ روحِ خدا بیرون نمایم یقین که ملکوتِ خدا نزدِ شما رسیده است (۲۹) و دیگر آنکه چه سان کسی در خانهء شخصِ پُر زوري رفته و رختهایش‌را بگیرد جز آنکه اوّل آن مردِ زبردست‌را ببندد و بعد از آن خانه‌اَش‌را غارت نماید (۳۰) هر آنکس که‌از من نیست بر منست و هر آنکه با من جمع نمیکند پراکنده میسازد (۳۱) از اینجا است که شمارا میگویم

که مجموع گناهان و کفر گفتن از انسان آمرزیده میشود لیکن کفر بروح القدس بجهةِ انسان عفو نخواهد گشت (۳۲) هر کسی که سخني بر خلافِ فرزندِ انسان گوید از وَيْ عفو خواهد گشت امّا هر کس بر خلافِ روح القدس گوید نه در این جهان و نه در جهانِ آینده معاف نخواهد گردید (۳۳) یا آنکه درخت‌را نیکو و ثمرَش‌را نیکو سازید یا آنکه درخت‌را فاسد و ثمرَش‌را فاسد سازید زانرو که درخت از میوهٔ خود شناخته میشود (۳۴) اي افعي‌زاده‌ها چگونه میتوانید خوب تکلّم نمائید و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتيِ دل تکلّم مینماید (۳۵) مردِ شایسته از خزانهٔ شایستهٔ دلِ خود اشیاء شایسته‌را بیرون مي‌آرد و مردِ ناشایسته از خزانهٔ ناشایستهٔ خود چیزهاي ناشایسته‌را بیرون مي‌آرد (۳۶) لیکن من بشما میگویم که هر کلمهٔ ناشایسته‌را که مردم میگویند در روزِ جزا محاسبه‌اَش‌را خواهند داد (۳۷) زیرا که از سخنانِ خود عادل شمرده خواهي گشت و از سخنانِ خود حکم بر تو خواهد شد * (۳۸) آنگاه تني چند از نویسنده‌گان و فَریسیان پاسخ داده گفتند اي استاد از تو خواهشِ دیدنِ آیتي‌را داریم (۳۹) ایشان‌را جواب داده گفت که طبقهٔ شریرِ زناکار آیت‌را جستجو مینماید و جز آیتِ یُوناهِ پیغمبر هیچ آیتي بوَيْ داده نخواهد شد (۴۰) چه بوضعي که یُوناه سه شبانه روز در شکمِ ماهي ماند فرزندِ انسان همچنان سه شبانه روز در شکمِ زمین خواهد ماند (۴۱) و مردانِ نینِویه با این طبقه در محاکمه خواهند ایستاد و آن‌را ملزم خواهند نمود زانرو که آنها بموعظهٔ یُوناه توبه نمودند اینك از یُوناه بزرگتري در اینجا است (۴۲) ملکهٔ جنوب در محاکمه با این طبقه خواهد برخاست و بر آن حکم خواهد نمود زیرا که او بجهةِ شنیدنِ حکمتِ سُلَیمانْ از اقصاي زمین آمد و اینك از سُلَیمانْ بزرگتري در اینجا است * (۴۳) و چون روحِ خبیثه از آدمي بیرون میرود بجهةِ جستجوي آسایش در اماکنِ بي آب میگذرد و هیچ نمي یابد (۴۴) پس میگوید بخانهٔ خود که از آن بیرون آمده ام مراجعت نمایم پس

آمده آن‌را خالي و جاروب کرده ومزیّن مي یابد (۴۵) آنگاه رفته هفت روحِ شریرتر از خودرا با خود گرفته و در آنجا داخل گشته ساکن میگردد و انجامِ آن مرد از آغازَش بدترمي گردد و همین نوع خواهد بود نسبت باین طبقهٔ شریر * (۴۶) و در آن حالتي که با جماعت تکلّم مي‌نمود مادر و برادرانِ وَيْ بیرون ایستاده خواهشِ گفتگوي با وَيْ داشتند (۴۷) شخصي وَيْ‌را گفت اینك مادر و برادرانَت بتمنّاي تکلّمِ با تو در بیرون ایستاده اند (۴۸) پس با آن شخص که با وَيْ این سخن‌را گفت جواب داده فرمود که مادرِ من کیست و برادرانِ من کدام اند (۴۹) و دستِ خویش‌را بجانبِ شاگردانِ خود دراز نموده گفت اینك مادر و برادرانَم (۵۰) چه هر آنکس که خواهشِ پدرِ من که در آسمان است بعمل مي‌آورد اوست برادر و خواهر ومادرِ من *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر پنجاه و هشت آیه)

(۱) و در آن روز عیسیٰ از خانه بیرون آمده بر کنارهٔ دریا نشست (۲) و جماعتِ بسیاري بر وَيْ جمع شده بنوعي که در سفینهٔ رفته نشست و تمامئِ آن گروه بر کناره ایستاده بودند (۳) و او معانئِ بسیاري‌را در مثالها بجهةِ ایشان آورده فرمود که * اینك بذرگري بجهةِ زراعت نمودن بیرون رفت (۴) و در حالتِ تخم پاشي بعضي بر کنارهٔ راه افتاده و مرغان آمده آنرا خوردند (۵) و بعضي بر سنگلاخ افتاد جائي که خاكِ بسیاري‌را نیافت و زود سبز شد زیرا که زمینِ عمیق نداشت (۶) و چون آفتاب طالع گشت سوخته شد و از آنجا که ریشه نداشت خشك گردید (۷) و بعضي درمیانِ خارها واقع گشت و خارها نمو نموده و آنرا خفه نمودند (۸) و قدري در زمینِ نیکو کاشته گردید و بعضي صد چندان و بعضي شصت و بعضي سي ثمر بر آورد (۹) هر کس که گوشِ شنوا دارد بشنود (۱۰) پس شاگردانِ وَيْ آمده گفتند از چه رو با ایشان در مثالها تکلّم میفرمائي (۱۱) گفت زیرا که دریافتنِ اسرارِ ملکوتِ آسمان بشما داده شده و بایشان داده نشده است

(۱۲) بنابراین هر کس که دارد باو داده خواهد شد و زیاد خواهد گردید و امّا هر کس که ندارد نیز آنچه دارد از وَیْ گرفته خواهد شد (۱۳) پس بآنها در مثالها سخن میرانم زانرو که می‌نگرند و نمي بینند و گوش میدارند و نمی شنوند و نمي فهمند (۱۴) و اخبارِ اِشَعْیاهْ در بارهٔ آنها کامل گردید که میگفت که پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید و پیوسته خواهید نگریست و نخواهید دید (۱۵) زانرو که دلِ این قوم سنگین است و سخنهارا گران استماع مي نمایند و چشمانِ خودرا برهم مینهند که مبادا گاهي بدیده‌ها نظر نمایند و بگوشها بشنوند و بدل در یابند و توبه نمایند و من آنهارا شفا بخشم (۱۶) لیکن خوشا حالِ چشمانِ شما زانرو که می‌بینند و گوشهاي شما از آنرو که مي‌شنوند (۱۷) زیرا بدرستي که بشما میگویم که چندین پیغمبر و پرهیزگار که تمنّاي ملاحظه داشتند آنچه‌را که شما ملاحظه مي‌نمائید و ندیدند و شنیدنِ آنچه‌را که شما مي‌شنوید و نشنیدند * (۱۸) پس شما مثالِ بذرگررا گوش دهید (۱۹) چون کسي کلمهٔ ملکوت‌را بشنود و نفهمد آن شریر آید و آنچه در دلِ او کاشته شده است میرُباید اینست مثلِ آنکه تخم‌را در کنارهٔ راه تحصیل نموده بود (۲۰) و آنکه بذررا در زمینِ سنگلاخ یافت همان است که سخن‌را میشنود و بخوشنودي فیِ اَلْفورَش قبول مي نماید (۲۱) لیکن چون ریشه در خود ندارد تا مدّتي باقي است و چون سختي یا صدمهٔ بسببِ کلام عارض میشود فيِ اَلْفور لغزش مي‌یابد (۲۲) و آنکه دانه‌را در میانِ خارها یافت همان است که کلام‌را مي‌شنود لیکن مهمّاتِ دنیوي و فریبِ دولت کلمه‌را خفه مي نماید پس بی ثمر مي‌گردد (۲۳) و آنکه دانه‌را در زمینِ نیکو مي‌یابد همان است که کلمه‌را مي شنود و میفهمد و ثمر آورده بعضي صد چندان و بعضی شصت و بعضي سي میدهد * (۲۴) پس مثلي دیگر بجهةِ آنها آورده گفت ملکوتِ آسمان مردي‌را شباهت دارد که بذرِ نیکوئي‌را در زمینِ خویش زراعت نمود (۲۵) و چون مردم

بخواب رفتند خصمِ وَيْ آمده و در میانِ آن گندم گندم دیوانه کاشت و روان گردید (۲۶) و چون کِشته نمو نمود و خوشه بر آورد آن گندمِ دیوانه نیز ظاهر گردید (۲۷) پس ملازمانِ رئیس نزدِ وَيْ آمده گفتند مولانا آیا که تخمِ نیکو در مزرعهٔ خویش نَکِشتي این کاکلك‌را از کجا بهم رسانید (۲۸) بایشان گفت که خصمي این عمل‌را نموده است ملازمان وَيْ‌را گفتند که پس آیا مي‌خواهي که رفته آنرا بر چینیم * (۲۹) گفت نَيْ مبادا که چون خواهید که گندمِ دیوانه‌را جمع نمائید گندم‌را نیز با وَيْ بر کَنید (۳۰) بلکه هر دورا بگذارید که تا وقتِ حصاد نمو نمایند و هنگامِ حصاد درونده‌گانرا خواهم گفت که اوّل کاکلك‌را جمع نمائید و بجهةِ سوخت دستَها بندید و گندم‌را در انبارِ من جمع نمائید * (۳۱) و باز مثلي دیگر بجهةِ ایشان آورده گفت که ملکوتِ آسمان دانهٔ خردلي‌را مانَد که شخصي آنرا گرفته در مزرعهٔ خویش زرع نمود (۳۲) و آن در حقیقت از جمیعِ تخمها کوچك‌تر است و چون نمو نماید بزرگترینِ بقولات است بنوعي که درخت میشود چنانچه مرغانِ هوا آمده در شاخهایش سایه‌گزین میگردند * (۳۳) و باز مثلي دیگر بجهةِ آنها زده فرمود که ملکوتِ آسمان خمیر مایه‌را مشابهت دارد که ضعیفهٔ آنرا گرفته در سه پیمانهٔ آرد گذارد که بالآخره مجموعِ آن مخمّر گردد * (۳۴) خلاصه آنکه عیسي همه‌گيء این مفهومات‌را در امثال بآن جماعت توضیح نمود و بدونِ مثال هیچ نمي گفت آنهارا (۳۵) تا کامل گردد آنچه بوساطتِ پیغمبر گفته شده بود که میگفت لبِ خودرا در مثالها خواهم کُشاد و باسراري که از ابناي عالمَ مخفي بودند تکلّم خواهم نمود * (۳۶) آنگاه عیسي جماعت‌را بر گردانیده بخانه رفت و شاگردانِ وَيْ نزدِ وَيْ آمده گفتند که مثلِ کاکلكِ کِشت‌را بجهةِ ما شرح نما (۳۷) ایشانرا جواب داده گفت آنکه بذرِ نیکو کارد فرزندِ انسان است (۳۸) و مزرعه دنیا است وتخمهاي نیك ابناي ملکوت و کاکلکها فرزندانِ شریر اند (۳۹) و دشمني که آنهارا

کاشته بود شیطان و موسمِ حصاد انجامِ جهان و دروندهگان ملائکه اند (۴۰) پس بر همان وضع که گندمِ تلخ جمع میشود و در آتش سوخته می گردد بهمان طریق در عاقبتِ این جهان خواهد بود (۴۱) که فرزندِ انسان فرشتهاي خودرا خواهد فرستاد که جمیعِ چیزهاي لغزشدهنده و بدکارانرا از مملکتِ وي فراهم خواهند آورد (۴۲) و آنهارا در تنورِ آتش خواهند افکند و در آنجا گریه و فشارِ دندان خواهد بود (۴۳) آنگاه عادلان مانندِ آفتاب در ملکوتِ پدرِ خود خواهند درخشید و هر کس که گوشهاي شنوا دارد بشنود * (۴۴) و نیز ملکوتِ آسمان گنجيرا ماند که در مزرعهٔ مخفي باشد و شخصي آنرا یافته پوشیده داشت و از خوشوقتيء آن رفته هر چه داشت بفروخت و آن مزرعهرا خرید * (۴۵) و باز ملکوتِ آسمان تاجریرا ماند که جویاي مرواریدهاي نیکو باشد (۴۶) و یك لؤلوء گران بهارا یافته رفته و جمیعِ آنچهرا داشت فروخته و آنرا خرید * (۴۷) و نیز ملکوتِ آسمان دامیرا ماند که در دریا افکنده شده و از تماميء اجناس فراهم آورده (۴۸) و چون پر گشت بر کنارهاش بر آوردند پس نشسته خوبهارا در ظرفها جمع نموده و بدهارا بیرون انداختند (۴۹) و بهمین وضع در انتهاي دنیا خواهد گردید که فرشتهگان بیرون خواهند آمد و بدانرا از میانِ راستان اخراج خواهند نمود (۵۰) و آنهارا در تنورِ آتش خواهند افکند چنانکه گریه و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود * (۵۱) عیسي فرمود که آیا شما جمیعِ این چیزهارا درك نمودید گفتند بلي خداوندا (۵۲) پس بآنها فرمود که هر مُدرّسي که در ملکوتِ آسمان تربیت یافته است کدخداي خانهرا ماند که از مخزنِ خود چیزهاي نو و کُهنهرا بیرون میآورد * (۵۳) و چون عیسي این مثالهارا کامل گردانید از آن مکان رحلت فرمود (۵۴) پس بوطنِ خویش آمده و آنهارا در مجمعِ آنها بنوعي تعلیم نمود که تعجّب نموده گفتند این مرد چنین حکمت و اعمالِ قویرا از کجا بهم رسانید (۵۵) و آیا که نه این

فرزندِ نجّار است و نه مسمّی بمَریَم مادرِ اوست و نه برادرانَش یعقُوب و یُوشا و شِمعُون و یِهُوداهْ اند (۵۶) و همهگیء خواهرانِ او نزدِ ما نمي باشند پس این مردرا جمیع این چیزها از کجا بهم رسید (۵۷) و در بارهء وي لغزش مي‌یافتند که عیسی آنهارا فرمود که هیچ پیغامبري بي حرمت نیست مگر در وطن و خانهء خویش (۵۸) و بنابر عدمِ اعتقادِ ایشان در آنجا بسیاري از افعالِ قـوّیه صادر ننمود *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و در آن ایّام هِیرُودِیسِ رئیسِ ربع آوازهء عیسیٰ‌را شنیده (۲) ملازمانِ خویش‌را گفت که این شخص یَحیٰیء تعمید دهنده است که از مردهگان برخاسته است و از آنرو اعمالِ قـوّیه از وَيْ صادر میگردد * (۳) زانرو که هِیرُودِیس بجهةِ خاطرِ هِیرُودِیا زنِ برادرِ خود فِیلِپُّوس یَحیٰی‌را گرفته بسته در زندان انداخت (۴) بجهةِ آنکه یَحیٰی وَیْرا گفته بود که تورا داشتنِ آن زن حلال نیست (۵) و او ارادهء قتلِ وَیْرا نموده لیکن از خلق هراسان بود زیرا که چون پیغمبرش میدانستند (۶) و در اثنای عیش نمودن در روزِ تولّدِ هِیرُودِیسْ دخترِ هِیرُودِیا در میانِ مجمع رقص نمود که هِیرُودِیسْ‌را شاد نمود (۷) بنابراین قَسَم خورده وَيْ‌را وعده نمود که هر آنچه طلب نماید بوَيْ عطا نماید (۸) و چون مادرَش اورا تحریك نموده بود گفت که سرِ یَحیٰیء تعمید دهنده‌را در طبقي در اینجا بمن عنایت فرما (۹) و پادشاه ازین اندوهناك گشته لیکن بجهتِ پاسِ قَسَم و وساطتِ همنشینان بدادنِ آن فرمان داد (۱۰) پس فرستاده سرِ یَحیٰی‌را در زندان جدا نمودند (۱۱) و سرِ اورا در طشتي حاضر نموده به آن دختر تسلیم نموده و او نزدِ مادرِ خود آورد (۱۲) و شاگردانِ وَيْ آمده جسدَش‌را برداشته دفن نمودند و آمده عیسیٰ‌را اطّلاع دادند * (۱۳) و عیسیٰ آن مقدّمه‌را شنیده در کشتي نشسته بتنهائي از آن مکان بجاي ویراني رفت و همهء خلق این‌را شنیده از شهرها در خشکي

بعقبِ وَيْ روان شدند * (۱۴) پس عيسي بيرون آمده جمعِ بسياريرا مشاهده نمود و بر آنها ترحّم فرموده بيمارانِ ايشانرا شفا بخشيد (۱۵) و چون شام گرديد شاگردانِ وَيْ نـزدِ وَيْ آمده گفتند كه اين مكاني است ويران و حال وقت هم منقضي شده است لهذا اين جماعترا رخصتِ انصراف بفرما تا بقريها رفته بجهةِ خويش غذائي خريده باشند (۱۶) و عيسي ايشانرا فرمود كه احتياج برفتن نيست شما ايشانرا خوراك دهيد (۱۷) گفتند كه ما در اينجا جز پنج نان و دو ماهي چيزي نداريم (۱۸) گفت آنهارا در اينجا نزدِ من حاضر سازيد (۱۹) پس آن گروهرا فرمود كه تا بر سبزه بنشينند و آن پنج قرصرا با آن دو ماهي گرفته بسوي آسمان نگريست و بركت داده آن نانهارا پاره پاره نموده بشاگردانِ خويش داد و شاگردان بآن جماعت دادند (۲۰) و همهگيء آنها خورده سير گشته و از پارههايش كه باقي مانده دوازده طبق برداشتند (۲۱) و عددِ خورندهگان سواي زنان و اطفال به پنج هزار ميرسيد * (۲۲) و عيسي بي تأمّل شاگردانِ خودرا بسوار شدن بر كشتي و بآن طرف قبل از وَيْ عبور نمودن مجبور نمود تا آن جماعترا رخصتِ انصراف دهد (۲۳) پس آن جماعترا مرخّص نموده بتنهائي بر كوهي بجهةِ نماز گذاردن صعود نمود و در وقتِ غروبِ آفتاب در آن مكان تنها بود (۲۴) و كشتي در آن وقت درميانِ دريا بامواج گرفتار مي بود زانرو كه باد مخالف بود (۲۵) و عيسي در پاسِ چهارمِ شب بر دريا خرامان بسوي ايشان روان گرديد (۲۶) و شاگردانِ وَيْ اورا بر دريا خرامان ديده مضطرب گشته گفتند كه صورتِ وهمي است و از شدّتِ اضطراب فرياد نمودند (۲۷) كه عيسي بي تأمّل با آنها تكلّم فرموده گفت خاطر جمع باشيد كه من هستم و هراسان مباشيد (۲۸) پس پِطرُس اورا جواب داده گفت كه خداوندا هرگاه تو هستي مرا مرخّص فرما تا بر آب نزدِ تو آيم (۲۹) گفت بيا و پِطرُس از كشتي پائين آمده بر بالاي آب روان گرديده تا نزدِ عيسي برود (۳۰) ليكن چون شدّتِ بادرا مشاهده نموده

خائف گشت و مشرف بغرق گرديده فرياد زنان گفت خداوندا مرا درياب (۳۱) در آن لحظه عيسي دست افشانده و اورا بر گرفت و با وَيْ گفت اي كم‌اعتقاد از بهرِ چه شك آوردي (۳۲) و چون در كشتي آمدند باد ساكن گرديد (۳۳) پس آناني كه در كشتي بودند آمده وَيْرا سجود نموده گفتند كه در حقيقت فرزندِ خدا هستي * (۳۴) پس از آنجا عبور نموده بسر زمينِ گِنّيسَرِتْ آمدند (۳۵) و اهلِ آن قصبه از وَيْ مطّلع گشته بهمه‌گيء نواحيء آن ديار فرستاده جميعِ بيمارانرا نزدِ وَيْ آوردند (۳۶) و از وَيْ استدعا نمودند كه همين دامنِ قبايَش‌را مسّ نمايند و هر كس كه مسّ نمود شفا يافت *

(بابِ پانزدهم مشتمل بر سي و نه آيه)

(۱) آنگاه چند كاتب و فَريسيء اُورشَليمي نزدِ عيسي آمده گفتند (۲) چون است كه شاگردانِ تو از رسومِ قُدَما تجاوز مي‌نمايند چه هرگاه كه نان ميخورند دستهاي خودرا نمي شويند (۳) ايشان‌را جواب داده فرمود كه از بهرِ چه شما نيز بر قاعدهء خويش از حدودِ الهي تجاوز مي‌نمائيد (۴) زانرو كه خدا فرموده است كه پدر و مادرِ خودرا محترم بدار و هركس كه پدر يا مادررا فحش دهد البتّه هلاك گردد (۵) و شما ميگوئيد كه هر كس كه پدريا مادرِ خودرا بگويد كه آنچه ازمالِ من بتو نفع رسيد قرباني است (۶) و پدريا مادرِ خودرا احترام ننمايد معاقب نخواهد بود پس بجهةِ رسومِ خود حكمِ خدارا باطل نموده ايد (۷) اي مزوّران در بارهء شما اِشَعْياهْ خوب اخبار نموده است كه گفت (۸) كه اين گروه بزبانِ خود با من نزديكى ميكنند و بلبها مرا عزيز ميدارند و دلِ آنها از من دور است (۹) و بيهوده مرا عبادت مينمايند كه احكامِ خلق‌را بمنزلهء فرائض تعليم مينمايند * (۱۰) پس آنگروه‌را طلب نموده بايشان گفت كه بشنويد و بفهميد (۱۱) كه نه آنچه بدهان فرو ميرود انسان‌را نجس ميگرداند بلكه آنچه از دهن بيرون آيد آن است كه انسان‌را نجس مي‌سازد * (۱۲) پس شاگردانِ وَيْ آمده گفتندش كه آيا در

یافتهٔ که فَرِیسیان این مقدّمهرا شنیده مکدّر گردیدند (۱۳) او جواب داده فرمود که هر نهالیرا که پدرِ آسمانیء من نکاشته است کَنده خواهد شد (۱۴) ایشانرا وا گذارید که کوران رهبرانِ کوران اند پس هرگاه کوري کوريرا هدایت نماید هر دو در گودي خواهند افتاد (۱۵) پس پِطْرُس جوابش داده گفت که این مثلرا بجهةِ ما شرح نما (۱٦) عیسيٰ فرمود که آیا شما نیز تا حال بي ادراك هستید (۱۷) و هنوز نیافته اید که هر چه بدهان فرو میرود داخلِ شکم ميگردد و در مبرز افکنده ميشود (۱۸) لیکن آن چیزهائي که از دهن بیرون ميآید از دل صدور ميیابد و آنها انسانرا نجس میسازد (۱۹) زیرا که مظنّههاي بد و قتل و فسق و زنا و دزدي و شهادتِ زور و کفر از درونِ دل بیرون ميآید (۲۰) و این چیزها است که آدميرا ناپاك میگرداند و بدستهاي ناشُسته چیز خوردن انسانرا نجس نمیگرداند * (۲۱) پس عیسيٰ از آنجا بیرون رفته بنواحيء صُور و صِیدُون روان گردید (۲۲) که ناگاه ضعیفهء کِنعَنِي از آن حدود بیرون آمده فریادکنان وَيْرا گفت خداوندا فرزندِ داؤُدا بر من رحم فرما که دخترِ من سخت دیوانه شده است (۲۳) و او یك لفظ هم جواب نداده پس شاگردانِ وَيْ آمده از وَيْ استدعا نمودند که اورا بر گردان زیرا که در عقبِ ما غوغا مينماید (۲۴) لیکن او جواب داده فرمود که من فرستاده نشده ام مگر بجهةِ گوسفندانِ گم شدهء خانهء اِسْرائیلْ (۲۵) پس آن ضعیفه آمده وَيْرا سجود نموده گفت خداوندا مرا دستگیري فرما (۲٦) جواب داده فرمود که نانِ اطفالرا گرفتن و نزدِ سگان انداختن مناسب نیست (۲۷) گفت خداوندا چنین است لیکن سگان هم از پس ماندهء که از خوانِ مولاهاي خود ميافتد اکل مینمایند (۲۸) پس عیسيٰ اورا جواب داده گفت اي زن بدرستي که ایمانِ تو عظیم است آن چنان که خواهش داري با تو کرده شود که دخترِ وي در همان ساعت صحیح گردید * (۲۹) پس عیسيٰ از آنجا رفته در نزدیکيء درياي جَلیلْ بر

کوهي بر آمده در آنجا بنشست (۳۰) که جمعِ بسیاري که چندین لنگ و کور و گنگ و شل و غیرِ اینها بسیار با خود داشتند نـزدِ عیسي آمده آنهارا بر پاي وَيْ افکندند و او ایشانرا شفا بخشید (۳۱) چنانچه آن جماعت گنگهارا متکلّم و شلهارا تن‌درست و لـنـگهارا خرامان و کورانرا بـینا دیده تعجب نمودند و خداي اِسْرائیلْرا تمجید کردند * (۳۲) آنگاه عیسي شاگردانِ خودرا طلب فرموده گفت که مرا بـر این جماعت دل سوخت زانرو که الحال سهٔ روز است که بـا من میباشند و چیزي بجهةِ خوردن ندارند و نمي خواهم که ایشانرا گرسنه برگردانم مبادا در عرضِ راهٔ ضعف نمایند (۳۳) شاگردان وَيْرا گفـتـند که مارا در بیابان این قدر نان از کجا بهم خواهد رسید که چنین جماعتِ بسیاررا سیر نماید (۳۴) عیسي آنهارا گفت که چند نان دارید گفتند هفت عدد و قدري از ماهیانِ خورد (۳۵) پس آن گروهرا فرمود که بر زمین بنشینید (۳۶) و آن هفت قرصرا با آن دو ماهي گرفته و شکر نموده و پاره نموده بشاگردانِ خویش داد و ایشان بآن گروه دادند (۳۷) و تماميِ آن مردم خورده سیر گردیدند و از پارهاي باقي مانده هفت زنبیلِ پُر برداشتند (۳۸) و سواي زنان و اطفال چهار هـزار نـفـر بودند که غذارا تناوُل نمودند * (۳۹) پس آن جماعترا رخصتِ انصراف داده و درکشتي داخل گشته به حدودِ مَگْدَلَـه وارد گردید *

(بابِ شانـزدهم مشتمل بـر بیست و هشت آیه)

(۱) پس فَرِیسِیان و صادُوقِیان پیش آمده بر سبیلِ امتحان از وَيْ سؤال نمودند که آیتِ آسماني برآنها ظاهر سازد (۲) آنگه ایشانرا جواب داده گفت چون شام شود گوئید که هوا خوش خواهد بود بجهةِ آنکه آسمان سرخ است (۳) و درصبحگاه امروز هوا ناخوش خواهد بود زانرو که آسمان سرخ و گرفته است اي ریاکاران روي فلکرا تمیز می توانید کرد و علاماتِ این عصررا نمي توانید دانست (۴) طبقهٔ شریرِ فاسق آیترا خواهش مینمایند و سواي آیتِ یُوناهِ پیغمبر

هیچ آیتی بوَیْ داده نخواهد شد پس آنهارا گذاشته روان گردید * (۵) و شاگردانش بآن طرف رسیده نان آوردن‌را فراموش کرده بودند (۶) عیسی آنهارا فرموده که احتیاط نمائید و از خمیرمایهٔ فَرِیسیان و صادُوقیان با حذر باشید (۷) و آنها در دلهای خود تصوّر نموده گفتند زانست که نان نگرفته ایم (۸) و عیسی از آن مطّلع گشته گفت ای مردمِ کم‌اعتقاد چرا در دلهای خود تخَیُّل مینمائید که از آن است که نان نگرفته اید (۹) آیا که هنوز آن پنج گرده و پنج هزار مردرا و چند طبق‌را که برداشتید نمی فهمید و یاد نمیآرید (۱۰) و نه آن هفت نان و چهار هزار نفررا و آن چند زنبیل‌را که برداشته بودید (۱۱) چرا تصوّر نمی‌نمائید که بجهةِ نان با شما تکلّم ننمودم که از خمیرمایهٔ فَرِیسیان و صادُوقیان احتراز نمائید (۱۲) آنگاه یافتند که احتیاط از خمیرمایهٔ نان نفرموده بود بلکه از تعلیم فَرِیسیان و صادُوقیان * (۱۳) پس عیسی بسر حدِّ قَیْصَرِیّهٔ فِیلِپّوسْ رسیده از شاگردانِ خویش سؤال نموده فرمود که مرا که فرزندِ انسانم مردم چه شخص میگویند (۱۴) گفتند که بعضی یَحْیای تعمید دهنده و بعضی اِیلیاهْ و بعضی یِرْمیاهْ یا یکی از پیغمبران (۱۵) ایشان‌را فرمود که شما مرا چه شخص میگوئید (۱۶) آنگاه شِمْعُونِ پِطْرُسْ جواب داده گفت که توئی مسیحِ پسرِ خدای حیّ (۱۷) و عیسی جواب داده فرمود که خوشحالِ تو ای شِمْعُونِ بَرْیُوناهْ زانرو که جسم و خون این‌را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدرِ من که در آسمان است ظاهر نمود (۱۸) و من نیز تورا میگویم که توئی پِطْرُسْ و بر این سنگ کلیسیای خودرا بنا خواهم نمود و درهای جهنّم بر وَیْ استوار نخواهد بود (۱۹) و کلیدهای مملکتِ آسمانرا بتو خواهم بخشید و هر چیزی‌را که تو در زمین ببندی در آسمان نیز بسته خواهد گشت و هر چیزی‌را که تو در زمین بگشائی در آسمان نیز گُشاده خواهد گشت (۲۰) آنگاه شاگردانِ خودرا تأکید نمود تا هیچ کس‌را نگویند که او خود عیسیِ مسیح است * (۲۱) و عیسی از همان وقت به مطّلع

گردانیدنِ شاگردانِ خویش آغاز نمود بآنکه ضرور است اورا باورشلیم رفتن و از دستِ رؤسا و کاهنانِ بزرگ و نویسنده‌گان متحمّلِ چیزهاي بسیار گشتن و کشته شدن و در روزِ سیوم برخاستن (۲۲) آنگاه پطرس اورا گرفته آغازِ ملامت نموده گفت خداوندا از تو دور باد این بر تو واقع نخواهد گشت (۲۳) که او التفات نموده پطرس‌را گفت اي شیطان از عقبِ من برو که موجبِ صدمهٔ من هستي زیرا که اندیشهٔ تو از الٰهیّات نیست بلکه از انسانیّات است (۲۴) آنگاه عیسيٰ شاگردانِ خویش‌را فرمود که اگر کسي خواهد که بعقبِ من آید باید که خویش‌را انکار نماید و صلیبِ خودرا برداشته مرا متابعت نماید (۲۵) از آنجا که هر کس که خواهد که نفسِ خویش‌را نجات دهد اورا هلاك خواهد نمود و هر که زنده‌گاني خودرا بجهةِ خاطرِ من تلف نماید آن‌را خواهد یافت (۲۶) زیرا که شخص‌را چه سود دارد هرگاه تماميِ دنیارا ببرد و نفسِ خویش‌را ببازد و یا آنکه چه چیزرا آدمي بعوضِ جانِ خود خواهد داد (۲۷) زانرو که فرزندِ انسان در جلالِ پدرِ خود با ملائکهٔ خویش خواهد آمد و آنگاه هر کس‌را بر وفقِ عملِ او جزا خواهد داد (۲۸) بدرستي که بشما میگویم که از ایستاده‌گانِ اینجا کساني میباشند که تا فرزندِ انسان‌را در حالتي که در ملکوتِ خود مي‌آید مشاهده ننمایند ذایقهٔ مرگ‌را نخواهند چشید *

(بابِ هفدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از شش روز عیسيٰ پطرس و یعقوب و یوحنّا برادرش‌را برداشته و بپنهاني ایشانرا بکوهِ مرتفعي آورد (۲) و در حضورِ آنها صورتش متغیّر گشته و چهره‌اش چون خورشید میدرخشید و لباسِ او چون نور سفید بود (۳) که ناگاه موسيٰ و ایلیاه با وي تکلّم کنان بر ایشان ظاهر گردیدند (۴) پس پطرس به عیسيٰ توجّه نموده گفت خداوندا مارا نیکوست که در اینجا باشیم اگر خواهش داري سه سایبان در اینجا بسازیم یکي از براي تو و یکي بجهةِ موسيٰ

و یکی بجهة ایلیاه (۵) که در اثناي تکلم او ناگاه ابر درخشنده بر ایشان سایه افکنده و ناگاه صدائي از آن ابر ميگفت اینست فرزند محبوب من که از وي خوشنودم سخن اورا بشنوید (۶) و شاگردان وي اینرا شنیده بر رویشان افتادند و بي نهایت ترسان گشتند (۷) پس عیسی آمده و آنهارا مس فرموده گفت برخیزید و خائف مباشید (۸) پس چشمان خویش را کشاده سواي عیسی وبس هیچ کس را ندیدند * (۹) و چون از آن کوه پائین مي آمدند عیسی آنهارا تأکید فرموده گفت که این رؤیارا با هیچ کس مگوئید تا آنکه فرزند انسان از میان مرده گان برخیزد (۱۰) پس شاگردان وي از او سؤال نمودند که پس چون است که نویسنده گان میگویند باید که ایلیاه اول آید (۱۱) عیسی آنهارا در جواب فرمود که في الحقیقه اول ایلیاه آید و همه چیزهارا اصلاح خواهد نمود (۱۲) لیکن شمارا میگویم که بدرستي که ایلیاه هنوز آمده و اورا نشناختند و آنچه خواهش ایشان بود با وي نمودند و بهمان وضع نیز فرزند انسان را زحمت خواهند رسانید (۱۳) و شاگردان وي یافتند که در بارهٔ یحیی تعمید دهنده با ایشان تکلم مي نماید * (۱۴) و چون نزد خلق آمدند یك مردي پیش او آمده و بوي زانو زده گفت (۱۵) خداوندا بر فرزند من ترحم فرما زانرو که مصروع است و بشدت الم گرفتار است چنانچه بارها در آتش و بارها در آب می افتد (۱۶) و من اورا نزد شاگردان تو آوردم نتوانستند که اورا علاج نمایند (۱۷) پس عیسی جواب داده فرمود که اي طبقهٔ بي ایمان و کج تا کجا با شما خواهم بود تا بکي شمارا تحمل خواهم نمود درهمین جا نزد من آریدش (۱۸) و عیسی اورا [که جن باشد] نهیب نمود که جن از وي اخراج شد و در ساعت آن طفل شفا یافت (۱۹) پس شاگردان بپنهاني نزد عیسی آمده گفتند که چون است که ما نتوانستیم که اورا بیرون نمائیم (۲۰) عیسی آنهارا فرمود که از عدم اعتقاد شما زیرا بدرستي که بشما میگویم که هرگاه بقدر دانهٔ

خردلی اعتقاد داشته باشید و باین کوه بگوئید که از این مکان بآن مکان حرکت نما البتّه حرکت مي نماید و هیچ چیز شمارا محال نخواهد بود (۲۱) لیکن این نوع بیرون نمیرود جز بدعا و روزه * (۲۲) و چون در مرزوبومِ جَلِیلْ بسَیْر میرفتند عیسي ایشانرا فرمود که فرزندِ انسان بدستهاي مردم تسلیم خواهد شد (۲۳) و ایشان اورا خواهند کُشت و در روزِ سیوم خواهد برخاست و آنها بغایت غمگین بودند * (۲۴) و چون به کَپَرْناحُومْ آمدند محصّلانِ خراج نـزدِ پِطْرُسْ آمده گفتند که آیا معلّمِ شما خراج‌را تسلیم نمي نماید (۲۵) گفت بلي و چون بخانه در آمد عیسي سبقت نموده گفت اي شِمْعُونْ چه تصوّر مینمائي آیا که سلاطینِ زمین عشر و جزیه‌را از چه کس میگیرند از فرزندانِ خویش یا از بیگانه‌گان (۲۶) پِطْرُسْ وَیْرا گفت که از بیگانه‌گان عیسي باز باو گفت پس بیقین که فرزندان آزاد اند (۲۷) لیکن از آنرو که ایشانرا عذاب ندهیم بدریا رفته قلّابي‌را بینداز نخستین ماهئ که بیرون آید گرفته دهانَشرا بکشا یك ریال خواهي یافت اورا بر داشته بعوضِ من و خود بایشان تسلیم نما *

(بابِ هجدهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و در آن هنگام شاگردانِ عیسي نزدِ وَيْ آمده گفـتـند که در ملکوتِ آسمان بزرگتر کیست (۲) پس عیسي طفلي‌را نـزدِ خود طلب نموده و در میانِ ایشانَش بر پا داشت (۳) و فرمود که بدرستي که بشما میگویم که مادامي که متبدّل نگردید و چون اطفالِ صغیر نگردید داخلِ ملکوتِ آسمان نخواهید گشت (۴) پس هر که مانندِ این کودک خودرا حقیر دارد همان در مملکتِ آسمان بزرگتر است (۵) و هر که چنیـن طفلي‌را بنامِ من قبول نماید مرا قبَول نموده است (۶) و هر کو به یکي از این اطفالِ صغار که معتقدِ من اند صدمه رساند اورا بهتر است که سنـگِ آسیائي در گـردنِ وَيْ معلّق باشد و در قعرِ دریا غرق گردد * (۷) واي بر اینجهان بسببِ ناملایمیها و حال آنکه

وجودِ آن اشياء ناملايم ضروري است ليكن واي بر آن كس كه آن اشياء ناملايم بوساطتِ وَيْ بظهور آيد (۸) پس هرگاه كه دست يا پاي تو تورا بلغزاند آنهارا قطع نموده از خويش دور كن زيرا كه تورا بهتر است كه لنگ يا شل داخلِ حيات گردي از آنكه دو دست يا دو پا داشته در آتشِ ابدي انداخته شوي (۹) و اگر كه ديدهٔ تو مر تورا لغزش دهد اورا كَنده از خود برانداز زانرو كه بهتر است تورا كه يك چشم وارِدِ زندهگي گردي تا آنكه دو چشم داشته در آتشِ جهنّم انداخته گردي * (۱۰) احتياط نمائيد كه هيچ يك ازين اطفالِ صغاررا حقير ندانيد زيرا كه بشما ميگويم كه پيوسته ملائكهٔ ايشان در آسمان صورتِ پدرِ مرا كه در آسمان است مشاهده مي‌نمايند (۱۱) زيرا كه فرزندِ انسان آمده است كه گم‌شده‌گانرا نجات دهد (۱۲) شمارا چگونه مي‌نمايد اگر كسي‌را صد گوسفند باشند و يكي از آنها گم گردد آيا كه آن نَوَد و نُه‌را وا نميگذارد و بكوهها رفته گم‌شده‌را جستُجو نمي نمايد (۱۳) و اگر اتّفاق افتد كه آنرا بيابد بدرستي كه بشما ميگويم از بهرِ آن بيش از آن نَوَد و نُه كه گم نشده بود خورسند خواهد گشت (۱۴) هم چنين پدرِ شما كه در آسمان است اراده ندارد كه يكي ازين اطفال تباه شود * (۱۵) و هرگاه كه برادرِ تو با تو خطائي نمايد برو و بتنهائي در ميانهٔ خود و او ملزمَش ساز كه اگر سخنِ تورا بشنود هرآينه برادرِ خويش‌را يافتي (۱۶) و اگر كه نشنود يك دو نفررا با خود بگير كه از زبانِ دو يا سه شاهد هر مقدّمه مستحكم گردد (۱۷) هرگاه كه سخنِ آنهارا نشنود كليسيارا خالي نما و اگر كه از شنيدنِ سخنِ كليسيا ابا نمايد بگذار كه تا در نزدِ تو چون خارجي يا عشّاري بشد * (۱۸) و بشما راست ميگويم كه هرچه‌را بر زمين ببنديد در آسمان بسته خواهد گشت و هر چه‌را بر زمين بگُشائيد در آسمان گُشاده خواهد گرديد (۱۹) و نيز شمارا ميگويم كه هرگاه دو نفر بر زمين

از شما بجهةِ در خواست کردنِ امري اتّفاق نمایند هر چه باشد از جانبِ پدرِ من که در آسمان است بجهةِ آنها کامل خواهد گردید (۲۰) زانرو که در هر جا که دو یا سه کس بنام من جمع شوند من در آنجا در وسطِ ایشان هستم * (۲۱) پس پِطرُس نَـزدِ وَيْ آمده گفت خداوندا تا چند مرتبه که برادرِ من بر من تعدّي نماید از او درگذرم آیا که تا بهفت مرتبه (۲۲) پس عیسيِ وَيرا گفت که تورا نمیگویم که تا هفت بلکه تا هفتاد هفت مرتبه (۲۳) زانرو که ملکوتِ آسمان سلطانيرا ماند که با خدمتکارانِ خود ارادهٔ محاسبه داشت (۲۴) و چون شروع بمحاسبه نمود شخصيرا نزدِ وَيْ آوردند که مبلغِ ده هزار قنطار بدهکار بود (۲۵) و از آنجا که چیزي نداشت که ادا نماید مولاي وَيْ بفروشِ او و زن و فرزند و جمیعِ آنچه داشت فرمان داد که ادا کرده شود (۲۶) و آن ملازم بر زمین افتاده وَيرا تعظیم نموده گفت خداوند مرا مهلت ده تا همهرا بتو ادا نمایم (۲۷) و آقاي آن ملازم ترحّم فرموده و اورا رها نموده و قرضِ اورا بخشید (۲۸) چون آن ملازم بیرون شتافت از ملازمانِ همقطارِ خویش شخصيرا که صد دینار بوَيْ دادني بود یافته دست انداخته گردنِ وَيرا گرفته گفت قرضرا بمن تسلیم نما (۲۹) و ملازمِ همقطارِ وَيْ بر پایهاي او افتاده التماس نمود و گفت که مرا مهلت ده تا تماميرا بتو ادا نمایم (۳۰) لیکن او قبول ننموده بلکه رفته اورا در زندان انداخت تا که آن دَینرا ادا نماید (۳۱) و چون ملازمانِ همقطارِ وَيْ این واقعهرا ملاحظه نمودند بسیار غمگین گشته پس آمدند و مولاي خودرا از تماميِ آنچه واقع شده بود مفصّلاً اعلام نمودند (۳۲) پس مولاي او اورا خوانده گفت اي ملازمِ شریر ازآنجا که تو ازمن سؤال نمودي من مجموعِ آن قرضرا بتو بخشیدم (۳۳) آیا نیکو نبود که تو نیز برملازمِ همقطارِ خود چنانچه من بر تو رحم نمودم رحم نمائي (۳۴) پس مولاي وَيرا خشم گرفته بمحصّلانَش سپرد تا همهٔ آنچه بر او لازم بود که داده باشد ادا نماید

(۳۵) بهمین وضع پدرِ آسمانیء من نیز با شما سلوک خواهد نمود چنانچه هر یکی از شما از صمیمِ قلب جرائمِ برادرِ خودرا از وَیْ معاف ننماید *

(باب نوزدهم مشتمل بر سی آیه)

(۱) و چون عیسی این مکالمه‌را بانجام رسانید چنان واقع گشت که از سرحدِّ جَلِیلْ رفته و بکنارِ یِهُودِیَّهء آن طرفِ اَرْدَنْ آمد (۲) که جماعتِ بسیاری در قفای وَیْ افتادند و آنهارا در آن مکان شفا بخشید * (۳) و فَرِیسِیانْ بر سبیلِ امتحان نـزدِ وَیْ آمده وَیْ‌را گفتند که آیا انسان‌را جائـز است که زنِ خودرا به هر جهتی طلاق دهد (۴) ایشان‌را جواب داده گفت مگر مطالعه ننموده اید که آن کس که آنهارا در ابتدا آفریده بود ایشان‌را زن و مرد خلقت نمود (۵) و گفت که انسان بدین جهت پدر و مادررا ترک نموده بجفتِ خود خواهد پیوست و هر دو یک جسد خواهند بود (۶) پس ایشان فِیما بَعد دو نیستند بلکه یک جسم اند پس آنچه‌را خدا پیوند فرموده است هیچ کس آن‌را متفرّق نسازد * (۷) وَیْ‌را گفتند پس چون است که مُوسی بدادنِ طلاق نامه و بیرون کردنِ وَیْ فرمان داد (۸) ایشان‌را گفت که بجهةِ سنگدلیء شما شمارا مُوسی باطلاقِ زنان اجازت بخشید لیکن از ابتدای آفرینش چنین نبود (۹) و من شمارا میگویم که هر کس که زنِ خودرا جز بعلّتِ زنا طلاق دهد و دیگری‌را نکاح نماید زنا نموده است و هر کس که آن مطلّقه‌را نکاح نماید نیز زنا نموده است * (۱۰) پس شاگردانِ او وَیْ‌را گفتند که هرگاه مقدّمهء مرد با زن چنین است پس بهتر است که نکاح نکنند (۱۱) آنهارا فرمود که تمامیء خلق این مقدّمه‌را فرا نمی توانند گرفت جز آنان که بایشان عطا شده است (۱۲) زیرا که خصی چند هستند که از شکمِ مادر چنان تولّد شده اند و خصی چند هستند که بدستِ دیگران خصی شده اند و خصی چند هستند که خودرا بجهةِ ملکوتِ آسمان خصی نموده اند پس هر کس که قابلیّتِ آن‌را دارد آن‌را قبول نماید * (۱۳) آنگاه

چند طفلي‌را بنزدِ وَيْ آوردند تا آنکه دستهاي خودرا بر آنها گذاشته دعا فرمايد و شاگردانِ وَيْ آنهارا نهيب نمودند (۱۴) ليکن عيسي فرمود که اطفالِ صغيررا اجازت دهيد و از آمدن بنزدِ من منع ننمائيد زانرو که ملکوتِ آسمان از آنِ چنين‌ها است (۱۵) پس دستهاي خودرا بر آنها گذاشته و از آن مکان روان گرديد * (۱۶) که ناگاه شخصي آمده وَيْ‌را گفت که اي استادِ نيکو من چه فعلِ نيکورا بعمل آرم تا زندگيء جاويدرا يابم (۱۷) وَيْ‌را گفت از چه رو مرا خوب گفتي و حال آنکه هيچ کس خوب نيست جز يکي و آن خداست و اگر ارادهء آن داري که داخلِ حيات گردي فرائض‌را نگاه دار (۱۸) گفت کدام [فرائض] عيسي گفت همين که قتل مکن و زنا مکن و دزدي مکن و شهادتِ زور مگوي (۱۹) پدر و مادرِ خودرا محترم دار و آشناي خودرا چون خود دوست دار (۲۰) پس آن جوان وَيْ‌را گفت که جميعِ اين گفتَهارا از ابتداي جوانيء خود محفوظ داشته ام در چه چيز حال ناقص ميباشم (۲۱) عيسي وَيْ‌را گفت که اگر قصدِ آن داري که کامل گردي برو و اشياي خودرا فروخته به فقرا تسليم نما که در آسمان گنجي خواهي يافت پس آمده مرا متابعت نما (۲۲) و چون آن جوان اين کلمات‌را شنيده اندوهگين گشته روان گرديد زانرو که املاکِ بسيار داشت * (۲۳) پس عيسي شاگردانِ خويش‌را فرمود که هرآينه بشما ميگويم که شخصِ دولتمند در نهايتِ دشواري داخلِ ملکوتِ آسمان خواهد گشت (۲۴) و نيز شمارا ميگويم که شتررا در سوراخِ سوزن داخل شدن اسهل است از داخل شدنِ دولتمند در ملکوتِ خدا (۲۵) چون شاگردانَش اين مقدّمه‌را شنيده بي نهايت متحيّر گشته گفتند پس کيست که نجات خواهد يافت (۲۶) و عيسي بآنها توجّه فرموده ايشان‌را گفت اين مقدّمه نزدِ انسان محال است ليکن نزدِ خدا همه چيز ممکن است * (۲۷) آنگاه پِطْرُسْ وَيْ‌را جواب داده گفت اينک ما جميعِ چيزهارا ترک نموده تورا متابعت مينمائيم پس اجر ما

چه خواهد بود (۲۸) که عیسی بایشان فرمود بدرستی که بشما میگویم شما
که مرا متابعت نمودید در تولّدِ نو اندر آن زمان که فرزندِ انسان بر کُرسیء
جلالِ خود نشیند شما نیز بر دوازده تخت جلوس خواهید نمود و حکم‌رانی
بر دوازده فرقهء اِسْرائیلْ خواهید نمود (۲۹) و هر کس که خانها یا برادران یا
خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینهارا بجههِ اسمِ من رها کرده
است صد مانندِ آن‌را خواهد یافت و وارثِ حیاتِ ابدی خواهد گردید
(۳۰) لیکن بسا مقدّمی که مؤخّر خواهد گشت و مؤخّری که مقدّم خواهد
گردید *

(بابِ بیستم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) از آنرو که ملکوتِ آسمان صاحب خانهءرا ماند که بامدادان بجههِ گرفتنِ
عَمَلَه از برای تاکستانِ خود روان گردیده بود (۲) پس با عَمَلَه هر روز بدیناری
قرار داد نموده ایشان‌را به تاکستانِ خود روانه نمود (۳) و در ساعتِ سیوم
بیرون رفته اشخاصِ دیگررا بی کار در بازار ایستاده دید (۴) ایشان‌را گفت
که شما نیز به تاکستان بروید که آنچه باید بشما خواهم داد ایشان بآنجا
رفتند (۵) و نیز در ساعتِ ششم و نهم بیرون رفته بهمان وضع بعمل آورد
(۶) و نزدیک بساعتِ یازدهم نیز بیرون رفته بعضی دیگررا بی کار ایستاده
دید ایشان‌را گفت بچه سبب تمامیء روز در اینجا بی کار ایستاده اید
(۷) ویْ‌را آنها گفتند زانرو که کسی مارا نگرفته است ایشان‌را گفت که شما
نیز بسوی تاکستان بروید که حقّ خودرا خواهید یافت (۸) و چون شام
گشت صاحبِ تاکستان وکیلِ خودرا فرمود که مزدوران‌را طلب نما و از
آخریها گرفته تا باوّلیها اُجرتِ آنهارا بآنها تفویض نما (۹) و چون آن یازده
ساعتیها آمدند هر نفری دیناری یافتند (۱۰) پس آن اوّلیان حاضر گشته گمان
نمودند که زیاده‌تر خواهند یافت که ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند
(۱۱) پس آن‌را گرفته با صاحبِ خانه گله نموده (۱۲) گفتند که تو این پسینیانرا

که یك ساعت کار کرده اند با ما که متحمّلِ صعوبت و حرارتِ روز گردیده ایم قرین نمودهٔ (۱۳) و او به یکي از آنها جواب داده گفت عزیزِ من من هیچ ظلمي بر تو ننموده ام آیا که تو بدیناري از من راضي نگشتي (۱۴) پس حقِّ خودرا گرفته روانه شو که من این متأخّررا چون اُجرتِ تو خواهم داد (۱۵) آیا جائز نیست مرا که آنچه خواهم با مالِ خویش بعمل آرم و یا آنکه نیکئ من موجبِ بدئ چشمِ تو شده است (۱٦) و هم بر این قیاس پسینیان پیشینیان و اوّلیان آخریان خواهند بود زیرا که خوانده شده‌گان بسیار اند و برگزیده‌گان کم * (۱۷) در اثنای رفتنِ عیسی باُورِشَلیم دوازده شاگردِ خودرا خفیه در راه طلب نموده فرمود (۱۸) که اینك باُورِشَلیم میرویم و فرزندِ انسان بروُسای کَهَنَه و نویسنده‌گان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتلِ وَیْ خواهند نمود (۱۹) و بجهةِ استهزا و ضرب و صلب به قبائلش خواهند سپرد و در روزِ سیوم خواهد برخاست * (۲۰) آنگاه مادرِ اولادِ زِبِدي با فرزندانِ خویش اورا سجده نموده استدعا کنان نزدِ وَيْ آمد (۲۱) وَيْ‌را گفت که چه میخواهي گفت مقرّر فرما که این دو فرزندِ من در ملکوتِ تو یکي بر یمین و یکي بر یسارت بنشینند (۲۲) پس عیسی جواب داده فرمود که نمیدانید که چه چیزرا سؤال مینمائید آیا که بر آشامیدنِ قدحي که من از آن خواهم آشامید و یافتنِ آن غسلي‌را که من خواهم یافت قادر میباشید گفتندش بلي مي توانیم (۲۳) ایشان‌را فرمود که البتّه از قدحِ من خواهید آشامید و آن غسلي‌را که من مي‌یابم خواهید یافت لیکن نشستن بر دستِ راست و چپِ من زانِ من نیست که بدهم جز آناني‌را که از پدرِ من معیّن شده اند * (۲۴) چون آن ده نفرِ دیگر این سخن‌را شنیده بر آن دو برادر خشم گرفتند (۲۵) پس عیسی آنهارا پیش خوانده فرمود که مطّلع هستید که اُمراء قبائل بر آنها خداوندي مینمایند و بزرگان بر آنها سَروَري مینمایند (۲٦) لیکن در میانِ شما چنین نخواهد بود بلکه هرکه خواهشِ این دارد که

درمیانِ شما بزرگ گردد خادمِ شما گردد (۲۷) و هر کس که ارادهٔ آن دارد که در میانِ شما مقدّم باشد ملازمِ شما باشد (۲۸) چنانچه فرزندِ انسان براي مخدومي نیآمده است بلکه بجههِٔ خادمي و از بهرِ آنکه جانِ خویش‌را فداي خلقِ بسیاري نماید * (۲۹) و چون از یرِیحُو بیرون میرفتند گروهِ بسیاري در قفاي وَيْ روان شدند (۳۰) که اینك دو مردِ کور که بر کنارِ راه نشسته بودند چون شنیدند که عیسي در گذار است فریاد کنان گفتند خداوندا فرزندِ داؤُدا بر ما ترحّم فرما (۳۱) آن گروه آنهارا نهیب نمودند تا خاموش گردند لیکن آنها بیشتر فریاد کرده گفتند عیسي ابنِ داؤُدا بر ما ترحّم فرما (۳۲) پس عیسي ایستاده و آنهارا پیش خوانده فرمود چه خواهید تا با شما بعمل آورم (۳۳) گفتندش خداوندا که دیده‌هاي ما باز شود (۳۴) پس عیسي ترحّم فرموده دیده‌هاي آنهارا مسّ فرمود که فيِ‌الفور چشمان آنها بینائيِ خودرا یافت و آنها بر قفاي وَيْ روان گردیدند *

(باب بیست و یکم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) چون نزدیك باُورِشَلِیمْ رسیدند و به بَیْتِ فاگِي بر دامن کوهِ زیتون آمدند عیسي دو نفر از شاگردانِ خودرا فرستاده (۲) فرمود که در این قریه که مقابلِ شماست بروید که در ساعت مادهٔالاغي‌را بسته و کرّه‌را با وَيْ خواهید یافت پس آنهارا باز نموده نزدِ من آیید (۳) و هرگاه که کسي شمارا چیزي بگوید گوئید که خداوند بآنها احتیاج دارد که در ساعت آنهارا روانه خواهد نمود (۴) و همه‌گيِ این چیزها واقع گردید تا کامل گردد آنچه بوساطت پیغمبر گفته شده بود که میگفت (۵) بگوئید دخترِ صِیُونْ‌را که اینك پادشاهِ تو نزدِ تو مي‌آید با فروتني و سوار شده بر الاغي بر کرّهٔ بارکشي (۶) پس آن شاگردان رفته چنانچه عیسي بایشان فرموده بود عمل نمودند (۷) و مادهٔالاغ و کرّه‌را آوردند و رختهاي خودرا بر آن گسترده و اورا بر آن نشانیدند (۸) و جمعِ بسیاري رختِ خودرا در راه فرش مینمودند و بعضی شاخهارا از

درختان بُریده در راه می‌گستردند (۹) و آن گروه که پیش‌رو و آنان که در قفای وَیْ بودند فریاد کنان میگفتند هُوشَعَنَا فرزندِ داوُدرا است فرخنده کسی که باسمِ خداوند می‌آید هُوشَعَنَا در ملاء علی * (۱۰) و چون وارد اُورشَلِیم گردید همه‌گیء ساکنانِ آن شهر مضطرب گشته گفتند که این کیست (۱۱) و آن جماعت گفتند که این عیسیِ پیغمبرِ ناصَرِیء جَلِیلی است * (۱۲) پس عیسی باندرونِ هیکلِ خدا رفته و همه‌گیء آنانی‌را که خرید و فروخت مینمودند بیرون نمود وتختهای صرّافان و کُرسیهای کبوترفروشان‌را واژگون ساخت (۱۳) و ایشان‌را گفت که نوشته شده است که خانهء من به بَیْتُ‌الدّعا نامیده خواهد شد و شما مغارهء دزدانَش ساخته اید (۱۴) پس کوران و شلها اندرونِ هیکل نزدِ وَیْ آمده آنهارا شفا بخشید (۱۵) و چون رؤسای کَهَنَه و نویسنده‌گان مشاهده نمودند آن عجائب‌را که بعمل می‌آورد و آن اطفال‌را که در درونِ هیکل با فریاد میگفتند که هُوشَعَنَا فرزندِ داودرا است غضبناك گشته (۱۶) وَیرا گفتند که آیا می‌شنوی آنچه‌را اینها میگویند عیسی آنهارا گفت که آری آیا هرگز نخوانده‌اید که از دهنِ اطفال و کودکان ثنائی‌را خواهم ساخت (۱۷) پس آنهارا وا گذاشته و از آن شهر بیرون رفته در بَیْتِ‌عَنْیاهْ آمد و شب‌را در آنجا بسر برد * (۱۸) و بامدادان چون بشهر مراجعت مینمود گرسنه گشته (۱۹) که در اثنای راه درختِ انجیری‌را مشاهده فرموده نزدِ آن آمده بجز برگ بر آن هیچ نیافت پس باو گفت که مِنْ بعد هیچ میوه بر تو نمو نکناد که درختِ انجیر در ساعت خشك گردید (۲۰) و چون شاگردانِ وَیْ آنرا دیده تعجّب نموده گفتند که چه بسیار زود درختِ انجیر خشك گردید (۲۱) که عیسی آنهارا جواب داده فرمود که بدرستی که بشما میگویم که اگر اعتقاد آرید و شك ننمائید نه همین‌را که بدرختِ انجیر واقع گشت خواهید نمود بلکه هرگاه این کوه‌را بگوئید که بر داشته و بدریا افکنده شود چنین خواهد گشت (۲۲) و تمامِ چیزهائی‌را که بدعا بعقیدهء درست طلب

نمائید خواهید یافت * (۲۳) و چون در هیکل آمد در حالتي که وعظ مینمود رؤساي کَهَنَه و بزرگانِ آن قوم نزدِ وَيْ آمده گفتند بچه اقتدار این اعمال‌را مي‌نمائي و کیست که این اقتداررا بتو داده است (۲۴) عیسي آنهارا جواب داده فرمود که من نیز از شما یك سخن خواهم پرسید اگر از آن مرا مطّلع سازید من نیز شمارا خواهم گفت که بکدام قدرت این اعمال‌را مینمایم (۲۵) غسلِ تعمید دادنِ یَحْیَي از کجا میبود آیا از آسمان یا از خلق و ایشان در دلهاي خود گفتند که اگر گوئیم که از آسمان بود بما خواهد گفت پس چرا بوَيْ اعتقاد نیآوردید (۲۶) و اگر گوئیم که از خلق بود از مردم خوف داریم زانرو که تمامِ خلق یَحْیَي‌را پیغمبر میدانند (۲۷) پس عیسي‌را جواب داده گفتند که ما نمیدانیم فرمود که من هم شمارا نمیگویم که بچه اقتدار این اعمال‌را مینمایم * (۲۸) لیکن چه تصوّر مینمائید که یك شخص‌را دو پسر میبود نزدِ نخستین آمده گفت اي فرزند برو و در تاکستانِ من امروز بشغلي متوجّه شو (۲۹) جواب داده گفت که نخواهم رفت و بعد از آن پشیمان گشته متوجّهٔ آن سمت گردید (۳۰) پس نزدِ دویمین آمده بهمان وضع تکلّم نمود او جواب داده گفت خداوندا خواهم رفت و نرفت (۳۱) آیا از آن دو نفر کدام خواهشِ پدرِ خودرا بعمل آورده است گفتند که نخستین پس عیسي بآنها گفت که بدرستي بشما میگویم که باج‌گیران و زناکاران قبل از شما داخلِ ملکوتِ خدا مي‌گردند (۳۲) زانرو که یَحْیَي از راهِ راستي نزدِ شما آمده بود بر او اعتقاد نیآوردید و باج‌گیران و فاحشه‌ها بوَيْ ایمان آوردند و شما مشاهده نموده بالآخره پشیمان نشدید تا آنکه بوَيْ اعتقاد آرید * (۳۳) و این مثلِ دیگررا بشنوید صاحب خانهٔ تاکستاني‌را غرس نموده آنرا محصور نمود و شیره‌خانهٔ در او کَنده و برجي بنا گذارده و آنرا بباغبانان سپرده بسوي مُلكِ دیگر شتافت (۳۴) و چون موسمِ میوه‌ها نزدیك گشت ملازمانِ خودرا بجهةِ تحصیلِ میوه‌هاي آن نزدِ باغبانان روانه نمود (۳۵) لیکن

باغبانان ملازمانَش‌را گرفته بعضي‌را زدند و بعضي‌را کُشتند و بر بعضي رجم نمودند (۳۶) باز ملازمانِ دیگررا بیش از اوّل فرستاده بهمان وضع بآنها رفتار نمودند (۳۷) بالآخره فرزندِ خودرا نزدِ ایشان فرستاده گفت که البتّه فرزندِ مرا حرمت خواهند داشت (۳۸) لیکن باغبانان چون فرزندرا ملاحظه نموده با خود گفتند که این وارث است بیائید تا اورا کُشته میراثَش‌را بچنگ آریم (۳۹) پس اورا گرفته و در خارجِ تاکستان بُرده مقتول نمودند (۴۰) آیا چون صاحبِ تاکستان آید با مزدوران چه خواهد کرد (۴۱) گفتند که یقین که زشت کاران‌را بزشتي هلاك خواهد نمود و تاکستان‌را بباغبانانِ دیگر تسلیم خواهد نمود و آنها میوه‌هارا در فصلِ آنها بویَ تسلیم خواهند نمود (۴۲) پس عیسي آنهارا فرمود که آیا هرگز در کُتُب مطالعه نکرده اید که آن سنگي‌را که معمارانَش ردّ نمودند سرِ زاویه واقع شد این مقدّمه از جانبِ خدا واقع گردید و در نظرِ ما عجیب است (۴۳) از اینجا است که شمارا میگویم که ملکوتِ خدا از شما گرفته و بقبیلهٔ که ثمرَش‌را خواهند فرستاد سپرده خواهد گشت (۴۴) و هر کس که بر این سنگ افتد خواهد شکست و بر هر کس که افتد نرمَش خواهد ساخت * (۴۵) و چون رؤساي کهَنَه و فَریسیان مثالهایَش‌را شنیدند در یافتند که در بارهٔ آنها تکلّم مینماید (۴۶) قصد نمودند که بر ويَ دست اندازي نمایند لیکن از مردم مي‌ترسیدند زانرو که پیغمبرَش میدانستند *

(بابِ بیست و دویم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و دیگر بار عیسی آنهارا در مثلها مخاطب فرموده گفت (۲) که ملکوتِ آسمان پادشاهي‌را ماند که بجهةِ فرزندِ خویش سوري ترتیب نمود (۳) و ملازمانِ خویش‌را بجهةِ خواندنِ خوانده شده‌گانِ بسور فرستاد لیکن ایشان نخواستند که بیآیند (۴) باز ملازمان دیگررا فرستاده گفت موعودین‌را خبر نمائید که اینك خوانِ خودرا مهیّا نموده‌ام و گوساله‌ها و پرواریهاي من

کُشته کُردیده و همه چیزها آماده گشته است بعیش آئید (٥) و ایشان سهل‌انگاري نموده راهِ خویش گرفتند یکي بجانبِ مزرعهٔ خویش و دیگري بتجارتِ خویش (٦) و بقیّهٔ آنها ملازمانش‌را گرفته خفّت دادند و بقتل رسانیدند (٧) چون سلطان‌را از آن مقدّمه آگاهي حاصل گردید خشم بر وَيْ مستولي گشته لشکریانِ خودرا فرستاده و آن قاتلان‌را مقتول ساخت و شهرِ آنهارا سوخت (٨) پس ملازمانِ خویش‌را فرمود که بدرستي که اسبابِ عیش مهیّا است لیکن طلبیده‌گان مستحق نبودند (٩) لهذا بشوارعِ عامّه رفته هر کس‌را که بیابید بعیش دعوت نمائید (١٠) و ملازمان در سرِ راه‌ها رفته بد و خوب هر کس‌را که یافتند جمع نمودند چنانچه حجلهٔ عروسي از نشیننده‌گان مملو گردید (١١) و مَلِكْ بجهةِ تفرّجِ مجلسیان درون آمده شخصی‌را درآنجا ملاحظه فرمود که لباسِ عیش نپوشیده بود (١٢) وَيْرا گفت اي مرد بچه سبب لباسِ عیش در بر نکرده به اینجا داخل گشتهٔ آن شخص خاموش گردید (١٣) پس سلطان ملازمان‌را فرموده که دست و پایَش‌را بسته بُرده در ظلمتِ خارجي اندازیدش که در آنجا گریه و فشارِ دندان خواهد بود (١٤) زیرا که طلبیده‌گان بسیار و برگزیده‌گان کم اند * (٥) پس فَرِیسیان رفته شورا نمودند که اورا در گفتگو گرفتار سازند (١٦) پس شاگردانِ خویش‌را با هیرُودیانْ نزدِ وَيْ فرستاده گفتند استادا مارا معلوم است که صدّیق هستي و راهِ خدارا براستي تعلیم مینمائي و از کسي نمي اندیشي زانرو که بظاهرِ خلق نمي نگري (١٧) پس مارا از آنچه بتو مي نماید ارشاد فرما آیا که قَیْصَرْرا جزیه دادن جائز است یا نه (١٨) عیسیٰ شرارتِ آنهارا یافته فرمود اي ریاکاران چرا خواهید که در تجربه‌آم اندازید (١٩) زرِ جزیه‌را بمن نمائید آنها دیناري‌را بويْ دادند (٢٠) پس آنهارا فرمود که این صورت و رقم از کیست (٢١) گفتندش که زانِ قَیْصَرْ است پس آنهارا فرمود که چیزهاي قَیْصَرِي‌را بقَیْصَرْ و چیزهاي خدائي‌را بخدا تسلیم نمائید (٢٢) و ایشان این سخن‌را شنیده تعجّب نموده

اورا گذاشته روان شدند * (۲۳) و هم در آن روز تني چند از صادوقیان که بقیامت قائل نیستند نزدِ وی آمده سؤال نمودند (۲۴) و گفتند استادا موسی فرموده است که هرگاه کسي بي فرزند فوت شود باید برادرِ وی زنش‌را بعقدِ خویش در آورده نسلِ برادرِ خویش‌را جاری سازد (۲۵) و بودند درمیانِ ما هفت برادر که نخستینِ ایشان زن گرفته و مرد و از آنجا که فرزندي نداشت زنِ او به برادرش رسید (۲۶) و همچنین دویم و سیومِ ایشان تا هفتم (۲۷) و بعد از همه آن زن نیز فوت گردید (۲۸) پس در روزِ قیامت آن زنِ کدام یک از آن هفت نفر خواهد بود زیرا که تماميء آنها اورا نگاه داشته بودند (۲۹) پس عیسی آنهارا جواب فرمود که چون مضمونِ کُتُب و قدرتِ خدارا نیافته اید خطا می‌نمائید (۳۰) زیرا که در روزِ قیامت نه نکاح مي‌کنند و نه بنکاح داده میشوند بلکه در آسمان چون ملائکهء خدا میباشند (۳۱) و آیا که مطالعه ننموده اید آنچه از خدا در بارهء بر خاستنِ مرده‌گان بشما گفته شده است (۳۲) که خدای اِبْراهیمْ و خدای اِسْحٰقْ و خدای یَعْقُوبْ مَنَم و خدا خدای مرده‌گان نیست بلکه خدای زنده‌گان است (۳۳) و مردم این سخن‌را شنیده از تعلیمِ وی تعجّب نمودند * (۳۴) و چون فَرِیسیانْ شنیدند که صادوقیان‌را ملزم ساخت با هم جمع گردیدند (۳۵) پس یکي از آنها که فقیه بود از وی بر سبیلِ امتحان سؤال نموده گفت (۳۶) ای استاد حکمِ بزرگ در شریعت چیست (۳۷) عیسی ویرا گفت که آن خداوندیرا که خدای تُست بهمه‌گیء دل و همه‌گيء جان و همه‌گيء اندیشهٔ خود دوست دار (۳۸) که نخستین و بزرگترینِ احکام این است (۳۹) و دویم چون آن است که آشنای خویش‌را چون خود دوست دار (۴۰) و همه‌گيء توریت و رسائلِ رُسُل باین دو حکم معلّق اند * (۴۱) و چون فَرِیسیانْ جمع گردیدند عیسی از آنها سؤال نموده (۴۲) فرمود در بارهء مسیح چه تصوّر مینمائید که او فرزندِ کیست گفتند که او فرزندِ داؤدْ است (۴۳) بآنها فرمود که پس چگونه داؤدْ در روح

ورا خداوند خواند که گفت (۴۴) خداوند خداوندِ مرا گفت که بر دستِ راستِ من بنشین تا دشمنانِ تورا قدمگاهِ پایهای تو سازم (۴۵) پس هرگاه داوُد اورا بخداوند ملقّب نمود چگونه فرزندِ او باشد (۴۶) هیچ کس قدرتِ جوابِ ویْ به یک کلمه نداشت و از آن روز هیچ کس بارِ دیگر جرأتِ پرسیدن از ویْ ننمود *

(بابِ بیست و سیوم مشتمل بر سي و نه آیه)

(۱) آنگاه عیسي با آن جماعت و شاگردان خود تکلّم فرموده (۲) گفت که نویسنده‌گان و فَرِیسیانْ بر کُرسيء مُوسي نشسته اند (۳) پس هر چه شمارا امر کنند که فرا گیرید فرا گیرید و بکار بَرید لیکن چون اعمالِ آنها عمل ننمائید زانرو که میگویند و نمي‌کنند (۴) زیرا که بارهاي گرانِ عسرالتحمل‌را مي‌بندند و بر شانَهاي خلق میگذارند لیکن به یك انگشتي از انگشتانِ خود آنهارا حرکت نمیدهند (۵) و تماميء اعمالِ خودرا بجهةِ آنکه منظورِ نظرِ خلق گردند بجا می آرند چه تعویذهاي خویش‌را عریض مینمایند و دامنهاي لباسِ خودرا بزرگ مي سازند (۶) و دوست میدارند در ضیافات بالاي مجالس‌را و در مجامع صدررا (۷) و سلام‌را در بازارها و اینکه از زبانهاي خلق به ربّي ربّي خوانده شوند (۸) لیکن شما به ربّي مخاطب مشوید که پیشروِ شما یکي است یعني مسیح و همه‌گيء شما برادران هستید (۹) و هیچ کس‌را بر زمین پدر مگوئید زانرو که پدرِ شما یکي است یعني آنکه در آسمان است (۱۰) و نه به پیشوا مسمّي شوید زانرو که پیشواي شما یکي است یعني مسیح (۱۱) آنکه بزرگترینِ شما است خادمِ شما خواهد بود (۱۲) و هر کس که خویش‌را بلند گیرد پست خواهد گشت و هر که خودرا پست مي‌سازد بلند خواهد گشت * (۱۳) لیکن اي نویسنده‌گان و فَرِیسیانِ ریاکار واي بر حالِ شما زانرو که درهاي ملکوتِ آسمان‌را بر روي خلق مي‌بندید چنانچه نه خود داخل مي‌شوید و نه داخل شونده‌گان‌را اذنِ دخول میدهید (۱۴) واي بر حالِ شما

اي نويسندهگان و فَرِيسيانِ رياكار زانرو كه خانههاي بيوه زنانرا ميبلعيد و طول نمازرا بجهةِ روپوش بجا ميآريد بنابراين شديدترينِ عذابهارا خواهيد يافت (۱۵) و واي بر حالِ شما اي نويسندهگان و فَرِيسيانِ رياكار زانرو كه برّ و بحررا بجهةِ آنكه يك شخصرا در طريق داخل نمائيد ميگرديد و چون داخل شود اورا دو مرتبه پستتر از خود ابنِ الجهنّم ميسازيد (۱۶) و واي بر حالِ شما اي راهبرانِ نابينا كه ميگوئيد كه قَسَم شخصي كه بهيكل قَسَم خورد اعتباري ندارد و ليكن كسي كه بطلاي هيكل قَسَم خورد بايد ادا كند (۱۷) اي احمقان و كوران آيا كدام بزرگتر است طلا يا هيكل كه طلارا منزّه مينمايد (۱۸) و اينكه قَسَمِ هر كس كه بقربانگاه سوگند خورد معتبر نيست ليكن هر كس كه بآن هديّهء كه بر آن است سوگند خورد بايدَش بجا آوردن (۱۹) اي ابلهان و كوران كدام بزرگتر است هديّه يا هديّهگاه كه هديّهرا محترم ميسازد (۲۰) پس هر كس كه بقربانگاه سوگند خورد به آن و به هر چه بر آن است سوگند خورده است (۲۱) و هر كس كه بهيكل سوگند خورد هم بآن و هم بآن كه در آن ساكن است سوگند خورده است (۲۲) امّا آنكه بآسمان سوگند خورد هم بتختِ خدا و هم به آنكه بر آن نشسته است قَسَم خورده است (۲۳) واي بر حالِ شما اي نويسندهگان و فَرِيسيانِ رياكار كه پودينه و شِبت و زيرهرا عشر ميدهيد و بزرگترينِ احكامِ شريعترا كه عدالت و رحمت و ايمان است ترك نموده ايد بايست كه اينهارا بجا آريد و آنهارا ترك ننمائيد (۲۴) اي راهبرانِ كور كه بجهةِ پشهء صافيرا بكار مي بَريد و شتررا فرو مي بَريد (۲۵) واي بر حالِ شما اي نويسندهگان و فَرِيسيانِ رياكار زانرو كه بيرونِ پياله و بشقابرا طاهر ميسازيد و حال آنكه باطنِ آنها از طمع و بي پرهيزي پُر است (۲۶) اي فَرِيسيء كور اوّل باطنِ كاسه و بشقابرا طاهر ساز تا ظاهرِ آنها نيز طاهر گردد * (۲۷) واي بر حالِ شما اي نويسندهگان و فَرِيسيانِ رياكار زآنكه چون گورهاي گچكاري شدهرا مي مانيد كه از بيرون نيكو مينمايد

و از داخل از استخوانهاي مرده‌گان و همه‌گيء نجاسات مملو است (۲۸) شما نيز در ظاهر بمردم عادل مي نمائيد و از ريا و گناه در باطن مملو هستيد (۲۹) واي بر حالِ شما اي نويسنده‌گان و فَرِيسيانِ رياكار زانرو كه مقبرهء انبيارا عمارت مي فمائيد و مدفنِ عادلارا مزيّن مي سازيد (۳۰) و ميگوئيد كه اگر در ايّامِ پدرانِ خويش مي بوديم يقين كه با ايشان درخونِ انبيا مشاركت نمي‌نموديم (۳۱) پس خود بر خود گواهي ميدهيد كه فرزندِ كُشنده‌گانِ پيغمبران ايد (۳۲) پس پيمانهء پدرانِ خودرا لب‌ريز كنيد (۳۳) اي افعيها و مارزاده‌ها چه سان از عقوبتِ دوزخ خواهيد گريخت (۳۴) و اينك من بجهةِ اين رُسولان و حكيمان و نويسندگانِ چندرا نزدِ شما ميفرستم كه بعضي‌را قتل خواهيد نمود و بعضي‌را صلب و بعضي‌را در مجامعِ خود تازيانه خواهيد زد و از شهر بشهر تعاقب خواهيد نمود (۳۵) تا آنكه تماميء خونِ صدّيقان كه بر زمين ريخته شده است از خونِ هابيلِ صدّيق تا خونِ زَكَرِياهِ ابنِ بَرَحيَاهْ كه در ميانِ هيكل و قربانگاه كُشته بوديد بر شما واقع گردد (۳۶) بدرستي كه بشما ميگويم كه جميعِ اين چيزها بر اين طبقه واقع خواهد گشت (۳۷) اي اُورِشَلِيمْ اُورِشَلِيمْ كه كُشندهء پيغمبران و سنگساركنندهء آنان كه بتو فرستاده شده اند مي باشي چند بار خواستم كه فرزندانِ تورا چنانچه مرغ جوجهاي خودرا در زيرِ بالِ خود جمع مينمايد جمع نمايم و ابا نموديد (۳۸) اينك خانهء شما بجهةِ شما ويران گذاشته مي‌شود (۳۹) زانرو كه بشما ميگويم كه مِنْ بعد مرا نخواهيد ديد تا آن زمان كه بگوئيد مبارك است آنكه باسمِ خداوند مي‌آيد *

(بابِ بيست و چهارم مشتمل بر پنجاه و يك آيه)

(۱) پس عيسي از هيكل بيرون آمده روان گرديد و شاگردانِ وَيْ بجهةِ آنكه عمارتِ هيكل‌را بوَيْ نشان دهند پيش آمدند (۲) و عيسي ايشان‌را فرمود كه آيا همهء اين چيزهارا نمي بينيد بدرستي كه بشما راست ميگويم كه در

اینجا هیچ سنگی بر سنگی گذاشته نخواهد شد مگر آنکه انداخته خواهد گردید * (٣) و چون بر کوهِ زیتون قرار گرفت شاگردانِ وَيْ بپنهاني نـزدِ وَيْ آمده گـفـتـنـد که مارا خبر ده که چه وقت این چیزها واقع خواهد گشت و علامتِ آمدنِ تو و انقضاي عالَم چیست (۴) عیسيٰ در جوابِ آنها فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس شمارا نـفریبد (٥) زانرو که بسیاري باسمِ من آمده خواهند گفت که مَنَم مسیح و گروهي‌را فریب خواهند داد (٦) یقین که جنگها و اخبارِ جنگهارا خواهید شنید لیکن احتیاط نمائید که مضطرب نگردید زانرو که وقوعِ جمیعِ اینها ضروري است امّا انجامِ کار هنوز نـزدیك نیست (٧) زیرا که طایفهٔ بر طایفهٔ و مُلکي بر مُلکي خواهند بر خواست و در بعضي جایها قحطها و طاعونها و زلزله‌ها پدید خواهد گردید (٨) و همه‌گيِ این چیزها ابتداي دردها است (٩) آنگاه شمارا بمصیبت خوهند سپرد و شمارا خواهند کُشت و بجهةِ اسمِ من همه‌گيِ قبائل شمارا دشمن خواهند داشت (١٠) و در آن ایّام بسیاري لغزش خواهند یافت و یك دیگررا خواهند سپرد و هم دیگررا دشمن خواهند داشت (١١) و چندین پیغمبرِ دروغ‌گو خروج خواهند نمود و بسیاری‌را فریب خواهند داد (١٢) و بجهةِ افزونيِ گناه محبّتِ بسیاري افسرده خواهد گشت (١٣) لیکن آنکه تا بانجام صبر کند ناجي خواهد بود (١۴) و ندا باین مژدهٔ ملکوتي در همه‌گيِ اقطارِ جهان خواهد شد بجهةِ شهادت بر همه‌گيِ قبائل و آنگاه انجامِ کار پدید خواهد شد * (١٥) پس چون کراهتِ قرینِ ویرانی‌را که دانیالِ پیغمبر مذکور نموده است در مکانِ مقدّس ایستاده خواهید دید هر خوانـندهٔ در یابد (١٦) آنگاه آنان که در یهودیّه مي باشند بکوه‌ها بگریـزند (١٧) و آنکه بر بام است پائین نیاید بجهةِ بر گرفتنِ چیزي از خانه (١٨) و آنکه در میانِ زراعت است برنگردد تا آنکه لباسِ خویش‌را بردارد (١٩) واي بر حالِ شما آبستنان و شیر دهنده‌گان در آن ایّام (٢٠) و دعا نمائید که فرارِ شما در زمستان و در روزِ سبت واقع نشود (٢١) زیرا

که در آن وقت مصیبتِ عظیمي خواهد بود که از ابتداي عالَم تا حال مثلِ آن واقع نشده است و نخواهد شد (۲۲) و اگر آن روزها کوتاه نمي شد هیچ بشر نجات نمي یافت لیکن بجهتِ خاطرِ بر گزیده‌گان آن روزها کوتاه خواهد گردید (۲۳) پس اگر کسي شمارا گوید که اینك مسیح در اینجاست یا در آنجاست باور نه نمائید (۲۴) زیرا که مسیحانِ دروغ و پیغمبرانِ کاذب خواهند برخاست و علاماتِ عظیمه و آیاترا چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بود بر گزیده‌گانرا نیز اغوا خواهند نمود (۲۵) اینك من شمارا قبل از آن اخبار نمودم (۲۶) پس هرگاه شمارا گویند که اینك در صحرا است بیرون مروید یا آنکه در خلوتخانه است باور ننمائید (۲۷) زیرا که چون برق که از مشرق بیرون مي‌آید و تا مغرب ظاهر میگردد آمدنِ فرزندِ انسان نیز چنین خواهد بود (۲۸) زانرو که هر جا که مُرداری است کرکسان در آنجا جمع خواهند شد * (۲۹) و بعد از زحمتِ آن ایّام فيألفور آفتاب تاریك خواهد گشت و ماه نورِ خودرا نخواهد بخشید و ستاره‌گان از فلك خواهند افتاد و قوّتهاي آسمان متزلزل خواهد شد (۳۰) و در آن وقت علامتِ فرزندِ انسان بر فلك ظاهر خواهد گردید و آنگاه جمیعِ طوائفِ زمین سینه زني خواهند نمود و خواهند دید فرزندِ انسانرا بر ابرهاي آسمان که مي آید با قدرت و جلالِ عظیم (۳۱) و فرشتَهاي خودرا خواهد فرستاد با صورِ بلندآواز و آنها برگزیده‌گانَشرا جمع خواهند نمود از اطرافِ اربعه از اقصاي فلك تا بطرفِ دیگر * (۳۲) پس مثلي از درختِ انجیر فرا گیرید که چون شاخِ آن هنوز نازک است و برگ مي‌آرد فصلِ تابستانرا نزدیك میدانید (۳۳) همچنین چون شما تماميء این چیزهارا مشاهده نمائید بدانید که نزدیك است بلکه بر دَر است (۳۴) بدرستي که بشما میگویم که تا جمیعِ این چیزها کامل نگردد این طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۵) و هرآینه آسمان و زمین زائل خواهد گردید و کلامِ من زائل نخواهد گشت * (۳۶) و سواي پدرِ من

وبس هیچ کس حتّی ملائکهٔ آسمان هم از آن روز و ساعت مطّلع نیستند (۳۷) و چنانچه در آوانِ نُوحؑ می‌بود آمدنِ فرزندِ انسان نیز بهمان وضع خواهد بود (۳۸) زیرا که چنانکه در ایّامِ قبل از طوفان میخوردند و می‌آشامیدند و نکاح میکردند و منکوح می‌گردیدند تا وقتِ داخل شدنِ نُوحؑ در کشتی (۳۹) و بی خبر بودند تا آمدنِ طوفان و فرو گرفتنِ همهٔگیِ آنهارا بر همان وضع خواهد بود آمدنِ فرزندِ انسان (۴۰) آنگاه دو نفر که در مزرعهٔ باشند یکی گرفته خواهد شد و دیگری رها خواهد گردید (۴۱) و دو زن که آس کنند یکی گرفته و دیگری رها خواهد گشت * (۴۲) پس بیدار باشید زیرا که آگاه نیستید که خداوندِ شما در چه ساعت وارد خواهد گردید (۴۳) و این سخن‌را دریافت مینمائید که اگر صاحبِ خانه مخبر بودی که دُزد در چه ساعت خواهد آمد هرآینه بیدار میبودی و نمیگذاشتی که خانهٔ وَیْ کَنده شود (۴۴) بنابراین شما نیز آماده باشید زیرا که فرزندِ انسان در ساعتی که شما مظنّه نمی نمائید خواهد آمد (۴۵) کیست آن ملازمِ متدَیّن و دانا که خداوندَش بر عیالِ خویش گماشته باشد که غذارا در زمانِ معیّن بآنها رساند (۴۶) پس چه فرخنده است حالِ آن ملازمی که آقای وَیْ آمده اورا در عملِ خود چنین مشغول بیند (۴۷) بشما راست میگویم که بر مجموعِ اموالِ خویشَش گماشته خواهد گردانید (۴۸) و هرگاه آن ملازمِ شریر با خود تصوّر نماید که خداوندِ من در آمدن تأخیر مینماید (۴۹) پس شروع نماید بزدنِ ملازمانِ همقطارِ خویش و اکل و شرب نمودن با باده خواران (۵۰) هرآینه مولای آن ملازم در روزی که منتظرِ آن نباشد و در ساعتی که نداند وارد خواهد شد (۵۱) و اورا دو حصّه خواهد نمود و رسدِ اورا با ریاکاران مقرّر خواهد نمود که گریه و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود *

(بابِ بیست و پنجم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) آنگاه ملکوتِ آسمان ده باکره‌را مانَد که مشعلهای خودرا برداشته به

استقبالِ داماد بیرون رفتند (۲) و از آنها پنج نفر دانا و پنج نفر احمق میبودند (۳) و آنان که ابله بودند مشعلهاي خودرا برداشته هیچ روغن با خود نبردند (۴) و دانشمندان روغن‌را در ظروفِ خود با مشعلهاي خود برداشتند (۵) و از آنجا که داماد تأخیر نمود تماميء آنها پینکي زده خوابیدند (۶) و در نصفِ شب خروشي برخاسته که اینک داماد مي‌آید بجهةِ استقبالِ وَيْ بیرون شتابید (۷) پس تماميء دوشیزه‌گان برخاسته مشعلهاي خودرا آراسته ساختند (۸) و آن بي خردان خردمندان‌را گفتند از روغنِ خود قدري بما بدهید زانرو که مشعلهاي ما خاموش میشوند (۹) لیکن آن خردمندان ایشان‌را جواب داده گفتند که شاید بقدرِ کفافِ ما و شما نباشد بهتر آن است که نزدِ فروشنده‌گان رفته بجهةِ خویش خریده باشید (۱۰) و در حیني که ایشان بجهةِ خرید رفته بودند داماد داخل شده و آنان که آماده بودند با وَيْ در عروسي داخل گشتند و دروازه بسته گردید (۱۱) که دخترانِ دیگر بعد از آن آمده گفتند خداوندا خداوندا براي ما باز کن (۱۲) جواب گفت که بدرستي که بشما میگویم که شمارا نمي‌شناسم (۱۳) پس بیدار باشید زیرا که از آن روز و از آن ساعتي که در آن فرزندِ انسان مي‌آید مطّلع نیستید * (۱۴) که او چون مردي است که ارادهء سَفَر نموده ملازمانِ خویش‌را طلب نمود و اموالِ خویش‌را بایشان سپرد (۱۵) یکی‌را پنج قنطار و دیگری‌را دو و سیومی‌را یکي هر یك‌را بر وفقِ استعداد سپرد و بي درنگ بسَفَرِ خود روان گردید (۱۶) پس آن که پنج قنطار گرفته بود رفته آنرا معامله نموده پنج قنطارِ دیگر تحصیل نمود (۱۷) و همچنین آن دو قنطاري دو تاي دیگر انتفاع نمود (۱۸) لیکن آن که یك قنطار گرفته بود رفته زمین‌را شکافت و سیمِ مولاي خودرا پنهان نمود (۱۹) و پس از مدّتِ مدیدي خداوندِ آن ملازمان رسیده با ایشان محاسبه نمود (۲۰) پس آن که پنج قنطار گرفته بود پیش آمده پنج قنطارِ دیگررا آورده گفت خداوندا پنج قنطار بمن دادي اینك جز آن پنج

قنطارِ دیگر سود یافته ام (۲۱) پس خداوندِ وَیْ وَیْرا گفت که اي ملازمِ نیک‌نهادِ متدیّن آفرین بر تو که بر چیزهاي اندک امین بودی پس بر چیزهاي بسیارَت خواهم گماشت در خوشنوديء خداوندِ خود داخل شو (۲۲) پس آن که دو قنطار گرفته بود پیش آمده گفت خداوندا دو قنطار بمن دادي اینک جز آنها دو قنطارِ دیگر تحصیل نموده ام (۲۳) پس خداوندِ وَیْ وَیْرا گفت اي ملازمِ نیک‌نهادِ متدیّن آفرین بر تو که بر چیزهاي اندک امین بودي پس بر چیزهاي بسیارَت خواهم گماشت در خوشنوديء خداوندِ خود داخل شو (۲۴) پس آن که یک قنطار گرفته بود پیس آمده گفت اي آقاي من چون تورا مي‌شناختم که مردِ زشت‌نهادي که جائي که نکاشتهء میدروي و از آنجا که نه افشاندهء جمع مینمائي (۲۵) پس خوف نموده رفته و قنطارِ تورا در زمین پنهان نموده ام اینک مالِ تو حاضر است (۲۶) پس آقایش وَیْرا جواب داده گفت که اي ملازمِ شریر و بي کاره تو میدانستي که میدروم از آنجا که نکاشته ام و جمع مي‌نمایم از آنجا که نپاشیده ام (۲۷) پس می بایست که تو زرِ مرا نزدِ صرّافان مي گذاشتی که من آمده مالِ خویش‌را با سود یافتمي (۲۸) بنابراین آن قنطاررا از وَیْ گرفته به آن که ده قنطار دارد تسلیم نمائید (۲۹) چه به هر کس که دارد داده خواهد شد و زیاد خواهد گشت و آن کس که ندارد آنچه داشته باشد نیز از وَیْ گرفته خواهد شد (۳۰) و آن ملازمِ بي‌منفعه‌را در ظلمتِ خارجي اندازید که در آنجا گریستن و فشارِ دندان خواهد بود * (۳۱) و چون فرزندِ انسان در جلالِ خود خواهد آمد با جمیعِ ملائکهء مقدّسه بر کُرسيء بزرگيء خود قرار خواهد گرفت (۳۲) همه‌گيء قبائل نزدِ وَیْ جمع خواهند گشت و آنهارا از همدیگر جدا خواهد نمود چنانکه شباني میشهارا از بزها جدا نماید (۳۳) پس میشهارا بر راست و بزهارا بر چپ خود ایستاده خواهد نمود * (۳۴) آنگاه مَلِكْ به اصحابِ یمین خواهد گفت اي برکت یافتگانِ پدرِ من بیائید

و آن مملکت‌را که از ابتدای عالَم بجهةِ شما مهیّا شده بود تصرّف نمائید (۳۵) زیرا که من گرسنه بودم طعامَم دادید و تشنه بودم سیرابَم نمودید و بی کس بودم پناهَم دادید (۳۶) و برهنه بودم مرا پوشانیدید و رنجور بودم عیادتَم نمودید و در زندان بودم نزدِ من آمدید (۳۷) آنگاه آن عادلان اورا در جواب خواهند گفت خداوندا کَیْ گرسنه‌اَت دیدیم و طعامَت دادیم یا تشنه و سیرابَت نمودیم (۳۸) و کَیْ تورا بی کس دیدیم و پناه دادیم یا عریان بودی و پوشانیدیم (۳۹) یا کَیْ تورا مریض و محبوس دیدیم و نزدِ تو آمدیم (۴۰) پس مَلِكْ آنهارا جواب خواهد گفت که بدرستی که بشما میگویم که هر چه با یکی از کوچکترینِ این برادرانِ من بعمل آوردید آن‌را بمن کردید * (۴۱) پس به اصحابِ شمال خواهد گفت که ای مَلاعین از نزدِ من بروید در آتشِ ابدی که بجهةِ شیطان و سپاهِ وَیْ مهیّا شده است (۴۲) زیرا که گرسنه بودم تغذیه‌اَم ننمودید و تشنه بودم سیرابَم نکردید (۴۳) و بی کس بودم پناهَم ندادید و برهنه بودم نه پوشانیدید و بیمار و محبوس بودم عیادتَم نکردید (۴۴) پس آنها نیز جوابَش خواهند داد که خداوندا کَیْ تورا گرسنه یا تشنه یا بی کس یا برهنه یا بیمار یا محبوس مشاهده نمودیم که تورا خدمت نکردیم (۴۵) پس آنهارا جواب خواهد داد که بدرستی که بشما میگویم که آنچه نسبت به یکی از این کوچکترینها بعمل نیاوردید با من نیز عمل نیاوردید (۴۶) و آنها در عذابِ ابدی خواهند رفت و عادلان در حیاتِ ابدی *

(بابِ بیست و ششم مشتمل بر هفتاد و پنج آیه)

(۱) چون عیسی مجموعِ این سخنان‌را بانجام رسانید پس شاگردانِ خویش‌را فرمود (۲) آگاه اید که بعد از دو روز عیدِ فصح است و فرزندِ انسان بجهةِ مصلوب گشتن تسلیم خواهد گشت * (۳) و در ان اوان رؤسای کَهَنَه و نویسنده‌گان و مشائخِ آن قوم در دیوان‌خانهء رئیسِ کَهَنَهء که قِیافا نام داشت جمع گردیدند (۴) و مشورت کردند که عیسی‌را بحیلهء بچنگ آورده بقتل

رسانند (۵) لیکن گفتند نه در ایّامِ عید نشود مبادا که شورشی در میان خلق بر پا گردد * (۶) و هنگامی که عیسی در بَیْتِ‌عَنِیاه در خانهٔ شِمعونِ ابرص میبود (۷) ضعیفهٔ با شیشهٔ عطرِ گرانبها در حالتی که نشسته بود نزدِ وَیْ آمده بر سرِ وَیْ ریخت (۸) و شاگردانِ وَیْ این‌را دیده مکدّر شده گفتند چرا چنین اصراف نموده شد (۹) ممکن بود که این عطررا بمبلغِ خطیری فروخته و بفُقرا بخشیده شود (۱۰) عیسی این معنی‌را در یافته بایشان فرمود که چرا این ضعیفه‌را مضطرب میدارید و حال آنکه عملِ نیکوئی با من بجا آورده است (۱۱) بدرستی که فُقرارا همیشه با خود دارید لیکن مرا همیشه با خود ندارید (۱۲) و این زن این عطررا که بر بدنم مالیده است بجهةِ دفنم نموده است (۱۳) بدرستی که بشما میگویم که در تمامِ جهان در هر جائی که ندا باین مژدهٔ کرده خواهد شد این عملِ این ضعیفه نیز بجهةِ یادداشتِ او مذکور خواهد شد * (۱۴) آنگاه یکی زان دوازده نفر که به یِهُوداهِ اِسکَریُوطی مسمّی بود نزدِ رئیسِ کَهَنَه رفته (۱۵) گفت مرا چه خواهید دادن که اورا بشما تسلیم نمایم ایشان سی پاره نقره بجهةِ وَیْ مقرّر نمودند (۱۶) و از همان وقت در جستُجوی فرصت میبود که اورا بآنها سپارد * (۱۷) و روزِ اوّل از عیدِ فطیر شاگردانِ عیسی نزدِ وَیْ آمده گفتند درکجا اراده داری که فصح‌را مهیّا سازیم که تناول نمائی (۱۸) گفت بشهر رفته فلان شخصی‌را بگوئید که استاد میگوید که زمانِ من نزدیک است و فصح‌را با شاگردانِ خود نزدِ تو صرف خواهم نمود (۱۹) و آن شاگردان چنانچه عیسی ایشان‌را فرموده بود عمل آوردند و فصح‌را مهیّا نمودند * (۲۰) و چون شبانگاه رسید با آن دوازده شاگردِ خود بنشست (۲۱) و در اثنای خوردنِ آنها ایشان‌را فرمود که بدرستی که بشما میگویم که یکی از شما مرا خیانت خواهد نمود (۲۲) پس بغایت مهموم گشته هر یک از آنها با وَیْ شروع بسخن نموده گفت خداوندا آیا من باشم (۲۳) در جواب فرمود آن که دست‌را با من در قاب فرو میکند

او مرا تسلیم خواهد نمود (۲۴) بدرستي که فرزندِ انسان چنانچه بجهةِ وَيْ مقرّر شده است میرود لیکن واي بر آن کس که فرزندِ انسان بواسطهٔ وَيْ تسلیم کرده شود که بجهةِ وَيْ اسهل بودي که زائیده نمي شدي (۲۵) پس تسلیم نمایندهٔ وَيْ یِهُوداُه جواب داده گفت ربّي آیا من باشم فرمود که تو خود گفتي * (۲۶) و در آن ساعت که میخوردند عیسيٰ نانيرا گرفته شکر نموده پاره کرد و بآن شاگردان داده فرمود که بگیرید و بخورید که این بدنِ من است (۲۷) پس جامرا برداشته شکر نموده بآنها داد و فرمود که همه از این بیآشامید (۲۸) که خونِ من است این یعني خونِ پیمانِ نَوْ که بجهتِ آمُرزشِ گناهانِ بسیاري ریخته میشود (۲۹) لیکن بدرستي که بشما میگویم که بعد از این از دخترِ رز نخواهم نوشید تا آن روز که در ملکوتِ پدرِ خود آنرا با شما تازه بیآشامم * (۳۰) و بعد از ترنُّم تسبیح بیرون شتافتند بسوي کوهِ زیتون (۳۱) آنگاه عیسيٰ ایشانرا فرمود که شما در این شب تمامي نسبت بمن لغزش خواهید یافت زانرو که نوشته شده است که شبانرا خواهم زد و گوسفندانِ گلّه متفرّق خواهند گشت (۳۲) و پس از برخاستنِ خود پیش از شما بمرزوبومِ جَلِیلْ خواهم رفت (۳۳) که پِطرُسْ اورا در جواب گفت که چنانچه همه در بارهٔ تو لغزش یابند من هرگز لغزش نخواهم یافت (۳۴) عیسيٰ وَيرا فرمود بدرستي که بتو میگویم که در این شب قبل از بانگ نمودنِ خروس سه مرتبه مرا انکار خواهي نمود (۳۵) پِطرُسْ وَيرا گفت که اگرچه مرگِ من با تو ضروري گردد لیکن هرگزَت انکار نخواهم نمود و تمامئ شاگردان نیز چنین گفتند * (۳۶) آنگاه عیسيٰ بموضعی که به گِثْسِماْنْ مسمّيٰ بود آمده شاگردانرا فرمود که شما در اینجا بنشینید تا من در آنجا رفته نماز گذارم (۳۷) و پِطرُسْ و دو فرزندِ زِبدِيرا با خود برداشته شروع نمود بمتألّم شدن و بي حال گشتن (۳۸) آنگاه ایشانرا فرمود که جانِ من تا بمرگ بیغایت محزون است در اینجا بوده با من بیدار باشید (۳۹) و اندکي

پیش رفته بر رو افتاده و در دعا گفت ای پدرِ من اگر ممکن باشد این جام از من بگردد لیکن نه چنانچه خواهشِ من است بلکه چنانچه خواهشِ تُست (۴۰) پس نزدِ شاگردان آمد و ایشانرا در خواب ملاحظه نموده بپِطرُس فرمود که آیا نمی توانستید که یك ساعت با من پاس نمائید (۴۱) پاسبان شوید و دعا نمائید تا در تجربه نیفتید بدرستی که روح راغب است لیکن جسم ضعیف است (۴۲) و باز مرتبهٔ دویم رفته دعا نموده گفت ای پدرِ من اگر ممکن نیست که این جام از من بگردد مگر آنرا بیآشامم بر حسبِ ارادهٔ تو بشود (۴۳) و پس آمده باز آنهارا در خواب یافت زانرو که چشمانِ ایشان از خواب گران بود (۴۴) پس آنهارا رها نموده بارِ سیوم رفته دعا نمود و گویا شد به همان کلمات (۴۵) آنگاه نزدِ شاگردانِ خود آمده آنهارا فرمود که الحال باقیء وقترا بخوابید و استراحت نمائید زیرا که آن ساعت نزدیك است که فرزندِ انسان بدستِ عاصیان تسلیم گردد (۴۶) برخیزید برویم اینك آن که مرا تسلیم می‌نماید نزدیك است * (۴۷) و هنوز در گفتگو می‌بود که ناگاه یِهوداه یکی زان دوازده نفر با جمعِ بسیاری از جانبِ رؤسای کَهَنَه و مشائخِ آن قوم با شمشیرها و چوبها آمدند (۴۸) و تسلیم‌کنندهٔ او ایشانرا نشانی داده گفته بود آن کس‌را که ببوسم همان است محکم بگیریدَش (۴۹) و در ساعت نزدِ عیسی آمده گفت سلام ربّی و اورا بوسید (۵۰) پس عیسی اورا فرمود ای عزیز بچه سبب آمدهٔ آنگاه آنها آمده دست بر عیسی افکنده اورا بگرفتند (۵۱) که اینك یکی از آنان که با عیسی بودند دست کُشاده شمشیرِ خودرا کَشیده و غلامِ رئیسِ کَهَنَه‌را زده گوشِ اورا بُرید (۵۲) آنگاه عیسی اورا فرمود که شمشیرِ خودرا در غلافَش نما زانرو که تمامیء آنانی که شمشیر گیرند بشمشیر کُشته خواهند گشت (۵۳) آیا تصوّر مینمائی که الحال استطاعتِ آن ندارم که بپدرِ خود استغاثه نمایم که زیادتر از دوازده جوق از ملائکه حاضر گرداند (۵۴) لیکن در این صورت بچه نهج آن

نوشتها که میگوید چنین واقع شدن ضروری است کامل خواهد گشت * (۵۵) و در آن وقت عیسی بآن گروه فرمود که گویا بجهة دزدی با تیغها و چوبها برای گرفتن من آمده اید و هر روز در هیکل وعظ کنان با شما می‌نشستم و مرا نگرفتید (۵۶) لیکن همه‌گی اینها واقع گشت تا که کامل گردد کُتُبِ انبیاء آنگاه همه‌گی شاگردانش اورا رها نموده فرار نمودند * (۵۷) و آنان که عیسی‌را گرفته بودند اورا نزدِ قیافاء رئیسِ کَهَنَه در آنجا که نویسنده‌گان و مشائخ جمع بودند رسانیدند (۵۸) و پطرس دورادور از عقبِ وی بمنزلِ رئیسِ کَهَنَه رفته و داخل گشته نزدِ ملازمان بنشست بجهة ملاحظهٔ عاقبتِ امر (۵۹) پس رؤسای کَهَنَه و مشائخ و همه‌گیء اهلِ شورا استفسارِ شهادتِ دروغ بر عیسی مینمودند تا اورا بقتل رسانند (۶۰) لیکن نمی یافتند اگرچه چندین شاهدِ زور آمدند امّا هیچ حاصل نگردید بالآخره دو شاهدِ کاذب آمده (۶۱) گفتند که این شخص گفته است که استطاعت دارم که هیکلِ خدارا منهدم نموده در سه روزش بر پا نمایم (۶۲) پس رئیسِ کَهَنَه برخاسته ویرا گفت هیچ جواب نمی دهی این چه شهادت است که اینها بر تو میدهند (۶۳) لیکن عیسی خاموش میبود پس رئیسِ کَهَنَه جواب داده ویرا گفت که من تورا بخدای زنده سوگند میدهم که مارا مطّلع نمائی اگر مسیح پسرِ خدا توئی (۶۴) پس عیسی بوی گفت که تو خود میگوئی لیکن من بشما میگویم که فرزندِ انسانرا بعد از این بر دستِ راستِ اقتدار نشسته و در ابرهای آسمان خواهید دید که می‌آید (۶۵) آنگاه رئیسِ کَهَنَه لباسِ خودرا چاك زده گفت بکفر تکلّم نمود دیگر چه احتیاج بشاهد داریم الحال کفرش‌را شنیدید (۶۶) آیا چه مصلحت می‌بینید جواب دادند که مستوجبِ هلاك است (۶۷) آنگاه بر رویش آبِ دهن انداختند و سیلی میزدندش و لطمه‌اش میدادند (۶۸) و گفتند ای مسیح از راهِ نبوّت مارا خبر ده که کیست آن که تورا زده است * (۶۹) پطرس در ایوان در بیرون نشسته بود

که کنیزکي نزدِ وَيْ آمده گفت که تو نیز با عیسئِ جَلیلِي بودي (٧٠) و او
در حضورِ همه انکار نموده گفت نمیدانم که چه میگوئي (٧١) و چون بسوي
کریاس بیرون رفت کنیزکئ دیگر اورا دیده به آناني که در آنجا بودند گفت
که این هم با عیسئ ناصَرِي بود (٧٢) که باز سوگند خورده گفت که آن مردرا
نمي‌شناسم (٧٣) و بعد از لمحهٔ کساني که ایستاده بودند پیش آمده پِطْرُس‌را
گفتند که البتّه تو هم از آنها میباشي زیرا که لهجهٔ تو مر تورا ظاهر
مینماید (٧٤) که شروع بلعنِ خود و بقَسَم خوردن نموده گفت که آن مردرا
نمي‌شناسم که بي‌تأمّل خروس بانگ زد (٧٥) آنگاه پِطْرُس سخنِ عیسيِ‌را
که بويْ گفته بود که سه مرتبه‌اَم قبل از بانگِ خروس انکار خواهي کرد بیاد
آورد و بیرون شتافته زار زار گریست *

(بابِ بیست و هفتم مشتمل بر شصت و شش آیه)

(١) و چون صبح گردیده جمیعِ رؤساي کَهَنَه و مشائخِ آن قوم در بارهٔ عیسيٖ
مشورت کردند که اورا بقتل رسانند (٢) پس اورا بسته بیرون کَشیدند و به
پِنْطِیُوس پِیلاطُسِ حاکم تسلیم نمودند * (٣) و چون یِهُوداهِ تسلیم کنندهٔ
وَيْ ملاحظه نمود که بر او حکم نمودند پشیمان گشته آن سي پارهٔ نقره‌را به
رئیسِ کَهَنَه و مشائخ ردّ نمود (٤) و گفت که خطا کرده ام زیرا که خونِ بي
گناهي‌را تسلیم نموده ام گفتند که مارا چه کار است خود داني (٥) پس
آن پاره‌های نقره‌را در هیکل افکنده برگشت و رفته خودرا خفه نمود (٦) و
رؤساي کَهَنَه آن پاره‌هاي نقره‌را برداشته گفتند که نهادنِ آنهارا در بَیْتُ‌الْمال
جائز نیست زانرو که بهاي خون است (٧) پس شورا نموده مزرعهٔ کوزه‌گري‌را
بجهةِ مدفنِ غُربا از آنها خریدند (٨) و از آن جهة آن مزرعه تا امروز بکِشتِ
خون خوانده میشود (٩) آنگاه کامل گردید آنچه بوساطتِ یِرْمِیاهِ پیغمبر گفته
شده بود که مي گفت پس آن سي پارهٔ نقره بهای آن شخصِ قیمت کرده
شده‌را که بعضي از بني اِسْرائیلش قیمت نمودند بگرفتند (١٠) و آنهارا در

عوضِ مزرعهٔ کوزه‌گر دادند چنانچه خداوند بمن ارشاد کرده است * (۱۱) و عیسی در حضورِ حاکم ایستاده حاکم از وَیْ سؤال نموده گفت که آیا تو پادشاهِ یهُودْ میباشی عیسی وَیرا گفت که تو خود میگوئی (۱۲) و در حینی که رؤسای کَهَنَه و مشائخ وَیرا متّهم می‌نمودند او مطلقا جواب نمیداد (۱۳) آنگاه پِیلاطُسْ گفتَش که نمی‌شنوی که بچه مقدار چیزها بر تو شهادت میدهند (۱۴) اورا مطلقا تا به یك لفظ پاسخ نداده چنانچه حاکم بسیار تعجّب نمود * (۱۵) و حاکم‌را قاعدهٔ بود که در هر عید یك زندانی هر کرا ایشان خواهش می‌نمودند آزاد می‌کرد (۱۶) و در آن زُمان محبوسیء مشهور که به بَرَاَبّاس مسمّی بود داشتند (۱۷) بنابرانَ چون جمع گشتند پِیلاطُسْ ایشانرا گفت که کرا میخواهید که بجهةِ شما رها نمایم بَرَاَبّاس یا عیسی‌را که بمسیح مشهور است (۱۸) زانرو که یافته بود که از راهِ حسدَش تسلیم نموده اند * (۱۹) و چون بر کرسیء حکومت نشست زَنَش نزدِ وَیْ فرستاده گفت که تورا با آن مردِ عادل هیچ کار نباشد زیرا که امروز بخواب در بارهٔ او بسیار زحمت کَشیده ام * (۲۰) لیکن رؤسای کَهَنَه و مشائخ خلق‌را بر استخلاصِ بَرَاَبّاس و هلاكِ عیسی تحریص نمودند (۲۱) و حاکم جواب داده ایشانرا گفت که از این دو کدامرا خواهش دارید که بجهةِ شما رها نمایم گفتند که بَرَاَبّاس‌را (۲۲) پِیلاطُسْ ایشانرا گفت پس با عیسی که مسمّی بمسیح است چه کنم تمامیء آنها گفتند که مصلوب شود (۲۳) حاکم گفت چه تقصیر کرده است لیکن ایشان با غوغای زیاد گفتند که باید مصلوب شود (۲۴) و چون پِیلاطُسْ ملاحظه نمود که هیچ فائده حاصل نمیشود بلکه آشوب میشود آبی‌را برداشته و پیشِ روی آن جمعیّت دستهای خودرا شُسته گفت که از خونِ این مردِ عادل مبرّا میباشم شما خود به بینید (۲۵) که تمامیء خلق جواب داده گفتند خون او بر ما و بر فرزندانِ ما باد (۲۶) پس بَرَاَبّاس‌را برای آنها آزاد نمود و عیسی‌را تازیانه زده بجهةِ مصلوب

شدنَش تسلیم نمود * (۲۷) پس سپاهیانِ حاکم عیسيرا در دیوانخانه آورده جمیعِ سپاهرا بر وَيْ جمع نمودند (۲۸) و اورا برهنه نموده جامهٔ سرخَش پوشانیدند (۲۹) و تاجي از خار بافته بر سرَش نهادند و نَيْ بدستِ راستَش دادند و پیشِ روي وَيْ زانو زده استهزاکنان ميگفتند سلام ای پادشاهِ یهُودْ (۳۰) و آبِ دهن بر وَيْ افکنده آن نَيْرا گرفته بر سرِ او زدند (۳۱) و بعد از آن که استهزایَش نمودند جامهرا از بَرَش در آورده بلباسِ خودَش اورا پوشانیدند و بجهةِ صلبَش بُردند * (۳۲) و در اثناء بیرون رفتنِ ایشان شخصِ قُورِئنيرا که مسمّي بشِمْعُونْ بود یافته اورا بجهةِ برداشتنِ صلیبَش مجبور ساختند (۳۳) و بمکاني که به گُلْگُتا مسمّي بود یعني محلِّ کاسهٔ سَر رسیدند (۳۴) و سرکهٔ ممزوج بمرّ بجهةِ آشامیدن بوَيْ دادند واو چشیده نخواست که بیاشامد (۳۵) پس اورا مصلوب نموده بر لباسِ وَيْ قرعه افکنده تقسیم نمودند تا آنچه بوساطتِ پیغمبر گفته شده بود کامل گردد که بدرستي که لباسَمرا با خود تقسیم نمودند و بر پیراهنَم قرعه افکندند (۳۶) و در آن مکان نشسته حراستَش مي نمودند (۳۷) و مضمونِ ادّعایَشرا نوشته بالاي سَرَش آویختند که این است عیسيء پادشاهِ یهُودْ (۳۸) و در آن هنگام دو دُزد نیز با وَيْ مصلوب شدند یکي بر یمین و دیگري بر شمالَش * (۳۹) و گذرندهگانَش فحش داده سرهاي خودرا جنبانیده (۴۰) میگفتند اي آن که هیکلرا ویران میکردي و در سه روز عمارتَش ميساختي خودرا نجات ده و چون فرزندِ خدا میباشي از این صلیب فرود آي (۴۱) و همچنین رؤساي کَهَنَه با نویسندهگان و مشائخ نیز تمسخرکنان میگفتند (۴۲) دیگرانرا نجات داده است و خودرا نميتواند که نجات دهد اگر پادشاهِ اسْرائیلْ است از صلیب الحال فرود آید که ما بر وَيْ اعتقاد خواهیم آورد (۴۳) او که توکّل بر خدا مينمود چنانچه از او راضي است الحال نجاتَش دهد از آنکه میگفت فرزندِ خدا میباشم (۴۴) و همچنین آن دُزدان که با وَيْ مصلوب شدند بر وَيْ فحش میدادند * (۴۵) و از ساعتِ ششم تا ساعتِ

نهم ظلمتي تماميء آن زمين‌را فرو گرفت (۴٦) و ونـزديك بساعت نهم عيسي بـآواز بلند فرياد نموده گفت ايلي ايلي لَمَا شِبَقْتَانِي يعني الٰهي الٰهي از بهر چه مرا وا گذاشتي (۴٧) و بعضي كه در آنجا ايستاده بودند چون اين سخن‌را شنيدند گفتند كه او به ايلياه استدعا مي‌نمايد (۴٨) و در ساعت يكي از آن ميان دوان رفته اسفنجي‌را گرفته و از سركه مخلوط نموده بر سر نَئِي گذاشته بجهة آشاميدنش حواله نمود (۴٩) ديگران گفتند بگذار تا بنگريم كه ايلياه [يعني الياس] بجهة خلاص نمودن وي مي‌آيد يا نه * (٥٠) و عيسي باز باواز بلند فريادي نموده روح‌را تسليم نمود * (٥١) كه ناگاه پردهء هيكل از بالا تا پائين دو پاره شده و زمين متزلزل گشته و سنگها شكافتند (٥٢) و قبرها باز شدند و بسياري از جسدهاي مقدّسين كه آراميده بودند برخاستند (٥٣) و بعد از برخاستن وي از ميان قبرها بيرون آمده در شهر مقدّس داخل گشته و بر بسياري ظاهر گرديدند * (٥۴) و چون يوزباشي و كساني كه با او بوده عيسي‌را پاس ميداشتند زلزله و آن چيزهائي كه بوقوع رسيد مشاهده نمودند بي نهايت ترسيده گفتند في‌الحقيقه اين شخص فرزند خدا بود * (٥٥) در آنجا زنان بسياري كه از جليل عيسي‌را خدمت كرده متابعت مي‌نمودند از دور در مشاهده بودند (٥٦) و مريم مگدليّه و مريم مادر يعقوب و يوشا و مادر فرزندان زبدي در آن ميان بودند * (٥٧) و چون شام گرديد توانگريء يوسف نام از ارمثيّه كه او نيز شاگرد عيسي بود آمده (٥٨) و آن شخص نزد پيلاطس رفته جسد عيسي‌را خواهش نمود و پيلاطس فرمان داد كه جسد باو داده شود (٥٩) پس يوسف جسدرا گرفته بپارچهء كتان پاكي پيچيدش (٦٠) و در قبر نو خويش كه از سنگ تراشيده بود بگذاشت و سنگ بزرگي‌را بر سر قبر غلطانيده رفت (٦١) و مريم مگدليّه و مريم ديگر در آنجا مقابل قبر نشسته بودند * (٦٢) و در روز دويم كه بعد از روز تهيّه است رؤساي كهنه و فريسيان باتّفاق نزد پيلاطس آمده (٦٣) گفتند مخدوما ياد داريم كه آن گمراه كننده

در حالتِ حیاتِ خود میگفت که بعد از سه روز خواهم برخاست (۶۴) بدین جهة بفرما که تا روزِ سیوم آن قبررا محافظت نمایند که مبادا شاگردانِ وَیْ در شب آمده آن‌را بدُزدند و بمردم بگویند که از مرده‌گان برخاسته است و گمراهیِٔ آخر از اوّل افزون‌تر گردد (۶۵) پِیلاطُس آنهارا گفت که شما خود کشیکچیان دارید رفته بآن نحو که میدانید محافظت نمائید (۶۶) و ایشان رفته قبررا بقرار دادنِ کشیکچیان و مهر نمودنِ سنگ محافظت نمودند *

(بابِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و در آخرِ سبت سفیده دم روزِ اوّلِ هفته مَریَمِ مَگدَلِیَّه و مَریَمِ دیگر بجهةِ مشاهدهٔ قبر آمدند (۲) که ناگاه زلزلهٔ عظیمي واقع گشته از آنرو که فرشتهٔ خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگ‌را از سرِ قبر غلطانید و بر آن بنشست (۳) که جبههٔ او مانندِ برق و لباسِ وَیْ چون برف سفید بود (۴) و نگاهبانان از هیبتَش مبهوت شده چون مرده‌گان گردیدند (۵) پس آن فرشته توجّه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید زانرو که میدانم در تفحّصِ عیسیٰٔ مصلوب مي باشید (۶) و او در اینجا نیست زیرا که چنانچه گفته بود برخاست بیائید و جائي که خداوند خوابیده بود ملاحظه نمائید (۷) و بسرعت رفته شاگردانَش‌را اعلام کنید که از مرده‌گان برخاسته است و اینك او پیش از شما به جَلِیل میرود و در آنجا اورا خواهید دید و اینك شمارا من مطّلع نمودم (۸) و ایشان بسرعت از قبر بترس و خرّمیِٔ عظیم بیرون آمده بجهةِ اخبارِ شاگردانِ او روان گردیدند * (۹) و هنگامي که بجهة اخبارِ شاگردانِ او میرفتند ناگاه عیسیٰ با ایشان بر خورده سلام داد و ایشان پیش آمده پایهایَش‌را گرفته اورا سجود نمودند (۱۰) آنگاه عیسیٰ ایشان‌را فرمود که مترسید و رفته برادرانِ مرا خبر نمائید که بناحیهٔ جَلِیل روند که مرا در آنجا خواهند دید * (۱۱) و در آن وقت که می‌رفتند اینك چند نفر از کشیکچیان در شهر آمده از جمیعِ چیزهائي که واقع شده بود

رؤساي كَهَنَه‌را مطّلع نمودند (۱۲) و ايشان با مشائخ جمع شده و شورا نموده مبلغِ متعدّدي بآن سپاهيان دادند (۱۳) و گفتند كه بگوئيد كه شاگردانش در شب در وقتي كه ما در خواب بوديم آمده اورا دزديدند (۱۴) و هرگاه كه اين مقدّمه بگوشِ حاكم رسد اورا مجاب و شمارا فارغ خواهيم نمود (۱۵) و ايشان آن مبلغ‌را گرفته چنانچه تعليم يافته بودند بعمل آوردند و اين سخن تا امروز درميانِ يهودْ مشهور است * (۱۶) و آن يازده شاگرد بسوي جَليلْ بآن كوهي كه عيسي بآنها اشاره فرموده بود شتافتند (۱۷) و اورا مشاهده كرده وَيرا سجود نمودند ليكن بعضي شك كردند (۱۸) پس عيسي پيش آمده و بآنها تكلّم فرموده گفت كه تماميء قدرت در آسمان و زمين بمن عطا شده است (۱۹) لهذا برويد و تماميء قبائل‌را از شاگردان نمائيد بغسلِ تعميد دادنِ آنهارا باسمِ اب و ابن و روحِ القدس (۲۰) و آنهارا بمحافظت كردنِ هر آنچه شمارا فرموده‌م امر نمائيد و اينك دايم تا انقضاي جهان با شما ميباشم * آمين *

تمام شد كتاب انجيلِ متّي